

هفته نامه راه کارگر

نشریه سیاسی - خبری کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

سرمدبیر: آرش کمانگر شماره 230 یکشنبه 22 آذر 1383 12 دسامبر 2004

آرمیده طوفان*

www.BedooneMarz.com

830916



دانشگاه تهران، 16 آذر 83: نان و آزادی برای همه!

t.roozbeh@freenet.de

تقی روزبه

نگاهی به جوش و خروش دانشجویان به مناسبت برگزاری سالگرد 16 آذر برش خوبی است برای مشاهده آن چه که درزیر پوست جنبش دانشجویی می گذرد و نیز با تقریب کمتری، از آن چه که در اعماق جامعه ملتهب ایران در جریان است. چراکه چهره غیررسمی و روتوش نشده جنبش دانشجویی سخن های دیگری برای گفتن دارد. سرفصل های تأمل برانگیز خروش 16 آذر امسال را باهم مرور کنیم:

بقیه در صفحه 2

نظرخواهی مجله آرش از **محمد رضا شالگونی** پیرامون **گردهم آیی سراسری** " جمهوری خواهان دموکرات و لائیک "

" پای بست خانه " یا " نقش ایوان " !?

نخستین گردهم آیی سراسری جمهوری خواهان دموکرات و لائیک می توانست سرآغاز شکل گیری یک جنبش سیاسی گسترده و اثر گذار باشد؛ ولی متأسفانه چنین فرصتی را از دست داد. این چکیده ی ارزیابی من است از آن گردهم آیی که در بیان علنی اش عجله ای نداشته ام. اما اکنون یک ماه و نیم بعد از آن نشست و انتشار گزارش رسمی و ارزیابی های فردی سازمان دهندگان اصلی آن، با اطمینان بیشتر و بسیار راحت تر از پیش می توانم این ارزیابی را مطرح کنم.

بقیه در صفحه 8

جهان چهارمی شدن قاره افریقا !!

آرش کمانگر

مقدمه:

حدود چند ماه پیش، دکتر ناصر زرافشان از یکی از مرخصی های خود در زندان اوین استفاده کرد تا در سمیناری که یکی از تشکلهای دانشجویی دانشگاه تهران برای بررسی مسئله جهانی شدن (گلوبالیزاسیون) و نئو لیبرالیسم اقتصادی برپا کرده بود، شرکت نموده و به مناظره با تنی چند از اقتصاددانان، از جمله دکتر موسی غنی نژاد

بقیه در صفحه 7

متن گفتگوی رادیو برابری

= با یک دانشجوی فعال در تهران =

جنبش دانشجویی در پیوند با دیگر جنبشهای اجتماعی، رودر روی کلیت نظام!

صفحه 4



اکراین و آینده نامعلوم !?

ترجمه: احمد مزارعی

منبع: amin.org

صفحه 13

اخبار آکسیونها و مراسمها

صفحه 14

آرمیده طوفان ...

1- ناکام کردن کردن مصادره روز دانشجو توسط حکومت

گرچه خاتمی از چند سال پیش با مشاهده رویکرد قاطبه دانشجویان نسبت به دولت مدعی اصلاحات، پشت دستش را داغ کرده بود که در مراسم روز دانشجو اکتفا نمی‌شود. اما یک بار دیگر ناپرهیزی کرده و هوس شرکت در مراسم روز دانشجو در دانشگاه فنی تهران در پایان ماه های آخریاست جمهوری او را به رودرونی با دانشجویان کشاند. در اصل قرار بود یک سالن کوچک با جمعیت از قبیل دست چین شده و بدون حضور هزاران دانشجوی معترض، و حفاظت شده بوسیله داریست های آهنین و بی شمار مأموران امنیتی، ضامن برگزاری موفقیت آمیز این مراسم دولتی باشد. آن هم در شرایطی که جنبش دانشجویی در زیر بیشترین فشار سرکوب و پیگردهای گسترده قرار دارد. اما هجوم هزاران دانشجوی خشمگین با شکستن و گشودن درب های سالن حفاظت شده، تلاش سردمدران رژیم را برای مصادره روز دانشجو مسخ آن با ناکامی مواجه ساخت و آن را تبدیل به محکمه ای علیه نظام حاکم کرد. دانش جویان آمده بودند باشعارهای مرگ بر استبداد و مرگ بردیکتاتور، فراندوم فراندوم این است شعار مردم، خاتمی خاتمی حیاکن (شعاری که معمولاً در کنار اسامی کسانی چون خامنه ای ورفسنجانی فرامی گرفت)، مجلس فرمایشی انحلال انحلال، و... کل کارنامه اصلاح طلبان دولتی و کل موجودیت نظام را به چالش بکشند. و خاتمی آمده بود تا بگوید به باور او جمهوری اسلامی دموکراتیک ترین نظامی است که کشور بدان نائل شده و به آن نیز نیاز دارد. و این سخن او در شرایطی که جناح حاکم در حال تدارک مراسم رسمی تدفین جسد به روی دست مانده اصلاحات و شخص خاتمی است و خیز بلندی را برای استقراتمام عیار حکومت اسلامی و بناکردن حکومت وحشت و تباهی برداشته است، بقدر کافی ادعاهای وی را مضحک ساخته و موجب فوران خشم دانشجویان گردید.*

2- آزادی زن، آزادی همه گان است

حضورانبوه زنان دانشجو در اعتراضات فوق و نقش فعال آن ها در روز دانشجو از مشخصات دیگر برگزاری 16 آذر سال بود. سخنرانی یکی از دختران دانشجو در پشت میکروفون در افشای خشونت نیروهای امنیتی نقش مهمی در تغییر جو عمومی علیه گردانندگان دولتی و بهم زدن ابتکار عمل و آرایش صفوف سازمان دهندگان مراسم داشت. و مهم تر از آن طرح برخی شعارها و مطالبات در دفاع از حقوق زنان حکایت گر جوانه زدن نهالی است که حکایت از عزم دانشجویان دختر برای حضور مستقل و با مطالبات مشخص در جنبش دانشجویی دارد. آیا می توان آن را طلوعه بیداری بزرگ توسط نیمی از جامعه برای پایان دادن به نقش سیاهی لشکر تکمیل شده به آن در جنبش ضد استبدادی بشمار آورد؟ اگر چنین باشد، می توان گفت جنبش ضد استبدادی -دمکراتیک کشورمان در حال برداشتن گامی بلند بجلو است.

3- نان و آزادی برای همه

اگر در نظر بگیریم که بنیان تداوم جمهوری اسلامی همواره بر ایجاد تقابل مصنوعی بین نان و آزادی استوار بوده است و درست به همین دلیل نه نانی حاصل آمد و نه آزادی، و اگر بیاندیشیم که هدف اصلی چنین تقابلی تضمین حفظ قدرت و آشفته کردن صفوف مخالفین خود بوده است که در این هدف خود موفق هم بوده است، و بالأخره اگر مکتبی بر روی این واقعیت داشته باشیم که دوگانگی و تقابل مزبور با تقسیم حاکمیت به جناح اصلاح طلب و تمامیت گرا از دوم خرداد به این سو، اوج بیشتری یافت و جناحی در دفاع از "آزادی" اشک تمساح ریخت و جناحی دیگر در دفاع از "نان" گوش فلک را کرد؛ پس بهم پیوستن دوشاخه اصلی این رود خانه منقسم شده را باید نقطه نوینی بر فائق آمدن بر افسون دوگانگی آزادی و نان توسط طبقه حاکم سیاسی بشمار آورد.

اکنون در برابر گفتمان حاکم، یعنی گفتمان حکومت اسلامی گفتمان نه نان و نه آزادی - گفتمان نئولیبرالی در تلاش بی وقفه ای است تا با تسخیر آذهان عمومی توسط گفتمان خود که مبتنی بر گسست بین آزادی و نان است و با شعار "اول آزادی بعد نان" به فاجعه بیش از دوده فلاکت و اختناق برآمده از تجزیه نان و آزادی و استقلال به عوامل جدا از یکدیگر استمرار بخشد. با این تفاوت که اگر در دوره کنونی این سراب "نان" بود که مردم را بسوی خود می کشید، در دوره جدید این سراب "آزادی" است که قرار است مردم را بسوی خود جذب کند! که البته نه آزادی در کار خواهد بود و نه نان.

آیا جنبش دانشجویی بعنوان یکی از افسار مرجع و تأثیر گذار در جنبش عمومی به این "خود آگاهی" لازم دست یافته است که در برابر تلاش های بی وقفه نئولیبرال های وطنی برای تأمین فرادستی گفتمان خود بر جنبش ضد استبدادی ایستادگی کند و یا آن که تسلیم آن خواهد شد؛ برافراشته شدن پرچم کوچولو و فرم زنگی باشعار "نان و آزادی برای همه" در میان دانشجویان و شان و منزلتی که این پرچم کوچولو در میان سایر پرچم ها و پلاکاردها از آن برخوردار بود، خبر از جوانه زدن این آگاهی می دهد.

4- شیوه مبارزه

بهم زدن مراسم دولتی روز دانشجو و تبدیل آن به به یک مراسم واقعا دانشجویی و در امتداد سنت درخشان آن، در عمل به معنای گزینش شکلی از مبارزه بود که با نافرمانی به مقررات و چه باید کردها و نیاید کردهای رژیم هم خوانی داشت. شکلی از مبارزه که در انطباق با الزامات دوره جدیدی است که مبین به پایان رسیدن فصل مبارزات قانونی و تمکین به "چه باید کردهای رژیم" از یکسو و شروع فصل مبارزات فراقانونی، دامن زدن به نافرمانی های مدنی-اجتماعی و هنگام به میدان آمدن یک جنبش مستقل ضد استبدادی و دمکراتیک است. عاملی که فقدان آن به بحران انتقال کنونی و بحران الترناتیو معنا می دهد.

5- تحقق آزادی تنها با جنبش مردمی، نه دخالت خارجی

بی تردید، هنوز هم بسیاری وجود دارند که در سودای دست یابی به آزادی و خوشبختی از طریق دخیل بستن به ناجی های خارجی و مداخله کشورهای غربی بسر می برند. جنبش دانشجویی یک بار دیگر نشان داد که سمت گیرهایش در تقابل با این گونه توهم پراکنی ها قرار دارد. بی امید بستن به مداخله قدرت های خارجی بهمراه شعار اثباتی تأکید بر جنبش مردمی، نشان می دهد که در نزد

آرمیده طوفان

دانشجویان نیروی محرکه دگرگونی را باید در به میدان آمدن جنبش های اعتراضی جستجو کرد.

بی تردید طرح این گونه شعارها نه هنوز به معنی فراگیر شدن آن در میان همه دانشجویان است و نه به طریق اولی در میان مردم. جنبش دانشجویی برای آن که به معنای واقعی به جنبش میلیونی دانشجویی تبدیل گردد لازم است:

با فراگیر کردن هر چه بیشتر صفوف خود در میان دانشجویان، برپا کردن تشکل های مستقل خود، و متمرکز کردن تلاش های خود در دوعرصه مقابله باگفتمان نئولیبرالی درحوزه نظری- سیاسی و ایجاد پیوند های نزدیک با جنبشهای مطالباتی-ضد استبدادی هم اکنون موجود، قادر به ایفاء نقش خطیر و درخور خویش گردد. نقشی که می تواند در تخمیر این جنبش ها به یک جنبش فراگیر و نیرومند ضد استبدادی-مطالباتی و به جنبشی برای آزادی و نان تاثیر گذار باشد. جنبش دانشجویی تنها بر این بستر خواهد توانست طوفان آرمیده را در جهت پراکندن ابرهای سیاهی که بر آسمان کشورمان سایه افکنده است، بکارگیرد.

پانویس:

*تیتیر و سوتیتیرها (بجز سوتیتیر اول) همگی برگرفته از پلاکاردهای دانشجویان است.

*دانشجویان در شعارها و اعتراضات خود خواهان پس دادن رأی های خود از سوی خاتمی بودند. وخاتمی در مقابل آن ها تأکید داشت که وی در برابر کسی عقب نشینی نکرده است و اگر عقب نشینی هم بوده باشد در برابر نظام و منافع نظام بوده است. او تأکید کرد که از همان اول هدفش از اصلاحات چیزی جز تقویت نظام نبوده است.

براستی چه زمانی و چگونه می توان به پدیده فراگیر "شیزوفرنی" سیاسی و آزاددهنده "رأی و خیانت" او احساس خیانت شدگی پایان داد؟ به آن دوگانگی و بحران اعتمادی که مردم ما از انقلاب بهمن بدین سو باپانین کشیدن یک دیکتاتور با حمایت از یک نظام تاریک اندیش و خودکامه و مستبدی به نام ولی فقیه بر رأس آن و یا باحمایت فعال از جناحی که مدعی اصلاحات بود، باخود حمل می کنند آیا جز شفاف ساختن هر چه بیشتر مطالبات کلان و جز سنگر گرفتن در تشکل ها و نهادهای مستقل و جز مداخله و نقش آفرینی در روندهای سرنوشت ساز جاری و آتی از این طریق و تنها از این طریق و اندوختن تجربه بر این بستر راه دیگری وجود دارد؟ بدیهی است که بدون تصفیه حساب با این "شیزوفرنی" تعمیم یافته" نمی توان گامی بجلو نهاد.

18 آذر 83

* با ما ارتباط بگیرید *

سر دبیر هفته نامه

arash.k@rahekargar.net

روابط عمومی سازمان

public@rahekargar.net

تلفن عمومی سازمان

49 -40 -6777819

شماره فاکس سازمان

33-1-43455804

سایت رادیو برابری

www.radiobarabari.net

سایت راه کارگر

www.rahekargar.net

سایت اتحاد چپ کارگری

www.etihadchap.com

سایت رادیو صدای کارگران ایران

www.sedayekargaran.com

توجه : مقالاتی که با کد " دیدگاه " مشخص میشوند ، الزاما بیانگر مواضع سازمان نیستند .



متن گفتگوی رادیو برابری

= با یک دانشجوی فعال در تهران =

جنبش دانشجویی در پیوند با دیگر جنبشهای

اجتماعی، رودر روی کلیت نظام!

= بخش اول =

می گویم • از اینکه دعوت ما را برای این گفتگو پذیرفتند از شما تشکر میکنیم • میبرسم شما وضعیت جنبش دانشجویی در ایران را در آستانه بنجاه و یکمین (۵۱) سالگرد روز دانشجو (۱۶ آذر) چگونه می بینید ؟ دیگر اینکه چه گرایشانی در این جنبش مطرح می باشند ؟ شاید بعضی از این گرایشات نتوانند بشکل علنی خودشان را نشان دهند و یا شاید از امکانات کمتری برای بیان معرفی خود سود می برند ولی می پرسم : شما کلا وضعیت موجود و گرایشات جنبش دانشجویی را چگونه می بینید ؟

پاسخ : جنبش دانشجویی مخصوصا بعد از ۱۸ تیر ۷۸ ، یک افت خیلی خیلی غم انگیزی داشته است و شاید هم طبیعی است • جریان ثابت وابسته به حکومت « تحکیم وحدت » خودش ، دچار انشعاب شده ، حتی رو به نابودی گذاشته و بشکل سنتی در بعضی دانشکده ها ، مثل دانشکده فنی دانشگاه تهران و دانشگاه شریف ، وجود داشته و بکار خود ادامه می دهد و با در آوردن یک سری مجله ، خیلی آرام و منزوی عمل می کند • جریانات دیگری هم وجود دارند ، مثل « جشنواره تابستانی » که در دانشگاه پلی تکنیک بر گزار می شود که بیشتر گرایشات ملی و مذهبی دارند • اینها فعلا بیشتر فعال اند • آنچه من می بینم ، متاسفانه نقطه غم انگیزش ، جریان انزواي دانشجویی است • دانشجو می گوید : بگذریم از سیاست ، می خواهند که هیچ کاری انجام ندهند و این را هم باید از تاثیر منفی سرکوب دانست •

پرسش : شما گفتید : جنبش دانشجویی دچار افت شده است • حالا از نظر شما ، چه عواملی باعث این افت شده و چرا ؟

پاسخ : من فکر می کنم ؛ در واقع مهمترین عامل ، سرکوبی است که بعد از ۱۸ تیر صورت گرفت • بر سر طرح اصلاح قانون مطبوعات ، بستن روزنامه سلام و پشت سرش ، حمله مسلحانه به کوی دانشگاه تهران ، اینها همه یک جریانی را بوجود آورد که در تیر ۷۸ هزاران هزار دانشجو در تهران ، تبریز ، رشت ، شیراز ، اهواز ، مشهد و شهرستان های دیگر نیز اعتراض گسترده ای را شروع کردند • بعد از ۱۸ تیر و سرکوب گسترده این اعتراضات و زندانی شدن تعداد زیادی از دانشجویان و کشته شدن چند دانشجو ، خود به خود یک سکوت و انزوایی بین دانشجویان بوجود آورد • گو اینکه این سکوت کماکان ادامه دارد و یک جور بازسازی برخی از طیف های رادیکال در جنبش های دانشجویی ، بالاخص دانشجویان چپ و اینکه می توان امید و خوشبینی از این بابت در درون این طیف مشاهده کرد • چرا که بچه های چپ به طرف مطالعه کردن ، کسب آگاهی بیشتر و آماده شدن برای حضوری دوباره رفتند !

پرسش : این نکته آخری که شما اشاره کردید ، یعنی بازسازی جریانات رادیکال در جنبش دانشجویی و بویژه جریانات چپ تا چه اندازه جدی است و چگونه می توان ، نمودش را بر شمرد ؟

پاسخ : نمودش را فی الواقع می شود در مجلاتی دید که انتشار پیدا می کند • بچه ها در تهران ۵ تا ۶ مجله در می آورند • یکی در تبریز در می آید ، در شیراز و همچنین در مشهد در حال چاپ شدن است • بچه ها مخصوصا از طریق ایمیل به یکدیگر خبر می دهند که آخرین مطالب خود را بفرستند •

یادداشت :

شنبه ۱۴ آذر ۸۲ سعید افشار یکی از برنامه سازان رادیو برابری ، گفتگویی با یک تن از فعالین جنبش دانشجویی داخل کشور داشته است • آنچه ما طی دو روز بعد یعنی دوشنبه ۱۶ آذر (۸۳ روز دانشجو) در دانشگاه تهران و دانشکده فنی و در فضای دانشجویی کشور شاهدش بودیم و آن تجمع انبوه دانشجویان دختر و پسر ، گذشتن از سد ها و موانع موجود ، نافرمانی از قواعد بازی و قانونی آفریده شده نظام و رها شدن از جناح بندی ها و بر افراشتن پلاکاردهای چندی از جمله : « نان و آزادی برای همه » ، « آزادی زن ، آزادی همگان است » ، « تحقق آزادی تنها با جنبش مردمی نه با دخالت خارجی » ، « جنبش دانشجویی از اعتراضات کارگران ، معلمان و پرستاران جدا نیست! » و در پلاکاردی کنار عکس چه گوارا نوشته بودند : « در راه مبارزه جز زنجیر هایمان ، چیزی برای از دست دادن نداریم ! » در کنار این پلاکاردها دانشجویان با سر دادن شعار ها و تجمع در روز دانشجو (۱۶ آذر) ، امر رودررویی و به چالش کشیدن تمامیت نظام را از قبل دیدار با خاتمی ، که آنهم بعد از ۲ سال دوری رئیس جمهور با دانشجویان فراهم آمد ، می توان تا حدی نشانه ای از استقلال حرکت جنبش دانشجویی دانست •

هفته نامه راه کارگر به لحاظ اهمیت مطالب رد و بدل شده در این گفت و گو ، طی دو شماره آنرا با پاره ای تغییرات گفتاری به نوشتاری عینا در اختیار خوانندگان قرار می دهد • یاد آور می گردیم : عنوان مطلب از ما است •

با سپاس - هفته نامه راه کارگر

سعید افشار : در آستانه ۱۶ آذر روز دانشجو ایستاده ایم • قرار است در تهران از سوی محافل دانشجویی در اینجا و آنجا از سوی برخی از تشکلهای دانشجویی مراسم روز دانشجو برگزار گردد •

۱۶ آذر آتشی است که خاموشی نمی پذیرد • در ۵۱ سال پیش روز ۱۶ آذر ۱۳۲۲ ، هزاران تن از دانشجویان و مردم معترض در تهران در واکنش به سفر ریچارد نیکسون معاون رئیس جمهور وقت آمریکا به ایران و برای بیان مجدد خشم و کینه خویش از کودتای سیا ساخته ۲۸ مرداد ۲۲ به یک حرکت اعتراضی دست زدند و فریاد مرگ بر امپریالیسم و مرگ بر استبداد سر دادند • این حرکت دلبرانه درست درشرایطی رخ داد که تنها چند ماه از کودتای سیاه تابستان ۲۲ علیه دولت دکتر مصدق می گذشت ! زندانها از انبوه مبارزان چپ و ملی گرا پر بود و روزی نبود که خبر دستگیری و شکنجه و تیر باران مخالفان سیاسی دیکتاتوری سلطنتی به گوش نرسد • ۱۶ آذر ، بعدها به ۱۸ تیر پیوست و در همایشهای جنبش دانشجویینداوم یافت • دانشجویان در شرایط کنونی ایران ، انبوه توده دانشجو ، پیشروان جنبش دانشجویی ، دغدغه های فکری ، گرایش های موجود در جنبش دانشجویی ، کدام ها هستند و چگونه و چه می گویند ؟ اساسا آرمان خواهی جنبش دانشجویی امروز در چه وضعیتی است ؟ گفتمان و یا گفتمان های موجود جنبش دانشجویی چیست ؟

اجازه بدهید که این سنوالات را با یک تن از دانشجویان در ایران در میان بگذاریم • من به شما سلام دارم و روز بخیر

متن گفتگوی رادیو

اپوزیسیون برویم ، آرمان مان هم تبدیل می شود به آرمان عده کمی که الان اپوزیسیون هستیم و آنچه که گفتیم : آرمان خواهانه هست و نمی توانیم منکرش بشویم . من فکر می کنم : مورد ما به همان اندازه آرمان خواهانه است که رفقای مان در ۶۸ آذر آن سالها ، آرمان خواه بودند و رفقای مان در مه ۶۸ در فرانسه و هر جای دیگر دنیا که این اتفاق افتاده است ، احساس می کنم که فرقی بین ما و آنها وجود ندارد !

پرسش : من البته بیشتر در رابطه با بخش رادیکال جنبش دانشجویی ، خاصه چپ ها صحبت می کردم نه بقیه کسانی که در جنبش دانشجویی فعالند . من بعدا به بخش ها و گرایشات دیگر می پردازم که آنها سطح فعالیتشان تا چه اندازه است و اساسا بحرانی که در تشکلهای حکومتی که در دانشگاهها فعالیت می کردند و بعد به آسیب های دچار شدند ، از آنها هم خواهیم پرسید ! اما بیش از آن خواستیم از پیوند فعالان جنبش دانشجویی با جنبش های دیگر در ایران بپرسم و آن اینکه وضع آنها خاصه همان بخش رادیکال جنبش دانشجویی الان و در شرایط کنونی چگونه است ؟

پاسخ : در برابر این سنوال ، در واقع شکلش با وجود سانسور و مشکلات زیادی که است ، بنظر مشکل خاصی است مخصوصا با جریاناتی که در ایران هستند . دانشجویان به شدت با ماجرای تجمع کارگران سقز و دستگیر شده گان اول ماه مه ۸۳) فعالین کارگری بنشدت درگیر بودند . ارتباط با کانون نویسندگان توسط دانشجویان و بالعکس خوب است . ارتباط آدم های مستقل با دانشجویان خیلی خوب است . ارتباط طیف های مختلف ، مخصوصا این روز ها از طریق اینترنت (ایمیل) خیلی راحت است . یعنی دوستانی هستند که از آنطرف به همین مجلات دانشجویی مقاله می دهند و از نتیجه کارها ، مسلما آگاه می شوند . در واقع این ارتباط از طرف دانشجو ها و افراد دیگر دنبال می گردد و در مجموع احترام برانگیز است . هر دو طرف به یکدیگر احترام می گذارند و من فکر می کنم دانشجویان خیلی دوست دارند که از تجارب نسل قبلی شان استفاده کنند . گو اینکه شرایط موجود با گذشته انقطاع بوجود آورده و نسل قبلی هم مطمئنا و مسلما می توانند خیلی کمک کنند . همانگونه که گفتیم : شکل این ارتباط از طریق اینترنت حتی با دوستانی که در جای جای ایران هستند و نیستند ، پیش می رود !

پرسش : شما الان داشتید به یک نکته جالبی اشاره می کردید ، یعنی به جای جالبی رسیدند و انهم ارتباط بین فعالان جنبش دانشجویی با دیگر فعالان جنبش های اجتماعی ایران . احتمالا خود شما هم مطلع هستید ، جنبش دانشجویی در سالهای پیش از انقلاب ، لافل تلاش می کرد و دغدغه فکریش بود و آن در آمیختن جنبش دانشجویی با سایر بخش های جنبش مردمی بخصوص جنبش کارگری بود . در این زمینه در گذشته فعالین دانشجویی خیلی صحبت می کردند . پرسشیم این است : امروزه مسئله همراهی با دیگر جنبش ها ، جایگاهش در مبارزات دانشجویان چگونه است ؟ و اینکه اصلا مسئله دانشجویان است ؟ اینرا شما چطور می بینید ؟

پاسخ : در رابطه با این سنوال باید بگویم : اگر بصورت جزئی از فعالیت در همین طیف دانشجویان اپوزیسیون دنبال کنیم ، هر چند که اپوزیسیون به کل مردم ایران هم می شود اطلاق کرد ، ولی اگر ما اسمش را اپوزیسیون فعال بگذاریم ، اینها تعداد اقلیتی اند که داریم راجع به آنها حرف می زنیم ، با تمام این احوال ، آنچه من بالشخصه دیدم ،

پرسش : منظور اینستکه به مجلات دانشجویی بفرستند ؟

پاسخ : بله تا آن حد که من در جریان هستم ، دوستان بیشتر علاقمند به یک نوع بازسازی و یک نوع تحلیل به کل نگاهشان نسبت به گذشتگان داشتند و دارند . نکته خیلی جالب اینکه : همه مان سعی می کنیم ، اینبار خیلی علمی و خیلی دقیق می خوانیم و نقد می کنیم . مسلما هم پیدا کردن راههایی که بشود از زیر تیغ های سانسور رد شد ، دشوار می نماید . بالاخره نتیجه نهایی اینکه در شرایط آزاد چه جوری می شود ، امور مقابل خود را تست بکنیم ؟ و اینکه به چه نحوی می شود ، درحال حاضر سریعا یک مجله در آورد ؟ همواره مورد بحث ما است . چه جوری می شود ، نیروهای دانشجویی را به جاهایی فرستاد تا کارهایی انجام دهند ؟ و غیره ، همه و همه مورد بحث ما است !

پرسش : شما می دانید که ، همیشه و در هر شرایطی جنبش دانشجویی یکی از مشخصات با ارزش اش آرمان خواهی اش بوده است . در شرایط کنونی می شنویم ، که بیشتر جوانان سیاسی و کمتر آرمان خواه هستند . پرسشیم این استکه : در این بحث بازسازی جنبش دانشجویی هم به همین شکل است یا وزن آرمان خواهی هنوز بالاست ؟

پاسخ : نه فکر نمی کنم نه!

پرسش : این نه به چه معنی است ؟

پاسخ : شما در کل که نگاه می کنید ، فعلا وضعیت چندان امیدوار کننده ای وجود ندارد یعنی فضای پاس ، یک فضای شکست ، مخصوصا در یکی و دو سال اخیر خیلی خیلی بارز است .

پرسش : ولی در عین حال شما اشاره داشتید که تلاشهای تازه ای هم آغاز شده است !

پاسخ : بله ، بله خوب ، تلاشها آغاز شده و من فکر می کنم که این تلاشها ، جواب خوبی هم خواهند داد !

پرسش : و چقدر این آرمان خواهانه است ؟

پاسخ : شما ببینید الان طیف های مختلف دانشجویی که وجود دارند . مثلا دانشجویانی که وابسته به حکومت اند ، یا دانشجویان انجمن اسلامی اند ، دانشجویان ملی و مذهبی با طیف های مختلف شان و دانشجویان اپوزیسیون که شما به آنها _ گرایش آرمان خواه می گوید _ بنظر همه شان آرمان خواهند . یعنی دانشجویی که آرمان خواه نباشد ، وجود ندارد . آن دانشجویی که در طیف انجمن اسلامی مثلا تحکیم وحدت است ، سعی می کنند که رژیم را اصلاح کنند و از این حرفها ، نوعی آرمان خواهی را نمایندگی می کنند . ما هم که بالکل می گویم : که در طیف دانشجویان اپوزیسیون جا می گیریم و حکومت را اصلا قبول نداریم و همین هم باعث می شود که بطرف طیف

متن گفتگوی رادیو

پرسش : شما الان به این ارتباطات اشاره و نا اندازه ای توضیح دادید ، بفرمایید چه نشانه ای بین این دو نسل و چه افتراقی بین این دو نسل وجود دارد ؟

پاسخ : اگر بخواهیم بین این دو نسل دنبال صورت مسئله بگردیم ، خیلی زیاد و وحشتناک است . اما در واقع بین بچه هایی که می خواهند فعالیت کنند و آن آدم ها پی که زمانی فعالیت سیاسی می کردند ، امروز مهمترین اختلافاتی که می شود مشاهده کرد، نگاه اخلاقی شان به اطراف است ، حتی سطح سواد شان نسبت به ۲۰ سالگی همان آدم ها است یا مثلا به ۲۵ سالگی همان آدم ها در شرایط امروز . باید بگویم : بچه ها از نظر مطالعاتی وضع شان بهتر است و این چیزی است که خود آنها می گویند . من احساس می کنم که این نسل ، خیلی خیلی نسل با سواد تری است . متأسفانه به همان اندازه نسل کم تجربه تری هم است که احتیاج داره که آن تجربه ی درست در همین شرایط خفقان ، در شرایط قطره چکانی و در شرایط یک مقدار بهتری ، صریحا منتقل گردد تا بشود در واقع آدم ها ی موثرتری ساخت .

پرسش : شما فکر نمی کنید که نسل قدیم یک مقدار محافظه کارتر برخورد می کند و نسل جدید رادیکالتر و شاید هم نسل قدیمی یعنی نسل قبل از این جوانان امروز ، دچار محافظه کاری شده باشد یا اینکه اندکی فرسوده است ؟

پاسخ : نه ! برای اینکه من و ما نسل جوان ، چیزی که می بینیم ، یک ۱۸ تیر آنهم در زمانیکه مثلا در سالهای اول دانشگاه بودیم ، اتفاق افتاد و به چشم دیدیم . در برابر باید بگویم : نسل قبلی ما چیز هایی می دیده که به مراتب تکاندهنده تر از این بوده که ما دیدیم . ما شاید مثلا یک کشته داشتیم ، آنها شاید دهها هزار ، خوب در واقع اگر هم امروز _ بقول شما _ احساس محافظه کاری می کنند مخصوصا این شرایط وحشتناکی که در اینجا حاکم است ، این در واقع از یک نوع خرد گرایی بر می آید نه از محافظه کاری ! این آدم ها از اینکه سالهای قبلی بالاخره فعالیتی کرده و رفته جایی را گرفته یا بقول شاملو : نمی دانم کلت می بسته می آمده به دانشگاه تهران ، الان در سن ۴۰ تا ۴۵ سالگی نمی تواند چنین کاری انجام بدهد ، خوب اینگونه انتظار ، بنظر من یک مقدار اشتباه است . چون نه دیگر آن شرایط ، همچین شرایطی است و نه اساسا با این کارها ، چیزی عوض شده که به خواهد الان عوض بشود !

(ادامه دارد)



خیلی جالب بود . از جمله : در ۱۶ آذر پارسال (۸۲) پلاکارت کارگری در دست دانشجویان فنی دیده می شد . اینها بنظرم خیلی خیلی جالب است ، اینکه بالاخره دانشجویان هم دغدغه مسائل کارگری پیدا کردند ، اینها نوعی یک پیوند است ، بشرطی که بشود سازماندهی کرد . مسلما این پیوند ها قابل تامل اند.

من جدایی در این مسئله و در بین این طیف از فعالان اپوزیسیون نمی بینم . همان اندازه که می بینم فعالین کارگری ، جنبش دانشجویی را پیگیری می کنند و مجلات ما را می خوانند ، همان اندازه هم دانشجو ها بویژه در آن طیف چپ مورد نظر ما دور هم اند و پیگیر این مسائل هستند . باید بگویم : من متأسفانه هنوز ندیدم که پیوندی برقرار بشود . اما احساس می کنم در شرایطی که ممکن است پیش بیاید و فعالیت گسترده ای انجام بگیرد ، مطمئنا این ارتباطات خیلی راحت تر برقرار می شود یعنی تحت آن شرایط امکان ارتباطش است !

پرسش : نکته دیگری که در صحبت های شما بود و بنظرم بسیار جالب آمد و آنهم ارتباط نسل های مختلف با دانشجویان است . می دانید در دهه ۲۰ یک گسست بین نسلهای مختلف با نسل قبل اتفاق افتاد . در تاریخ ایران هم این گسست نسل ها ، همیشه اتفاق افتاده و همواره همین یکی از عوامل بوده که به فاجعه انجامیده است . شاید بشود گفت : بعضی وقت ها افق های تازه ای گشوده شده ، بعضی وقت ها از افقی محروم شده و گاهی این گسست و شکافهای عظیم به فاجعه بزرگتر انجامیده است . الان بنظر شما نسل جدید جوانان دانشجو ، به نسل قدیم چگونه نگاه می کنند ؟ آیا پیوندی بین جوانان امروز با جوانان دیروز وجود دارد ؟

پاسخ : بنظرم طی این سال ها ، اینقدر جوانان دیروز ضربه خوردند و پشیمان شدند و اینقدر جوانان امروز تنها ماندند که دیگر کسی خودش را قائم نمی کند . پیوند که نه ، بلکه یک ارتباط قشنگی می بینم ، آنهم بین آدمهایی که گذشته خیلی دلچسپی نداشته اند . شومن تلویزیون هم بودند . ببینید که در گذشته چه اتفاقی افتاده و تاریخ بر آنها چه گونه گذشته است . چرا ماها به اینجا رسیدیم ؟ در یک کلام آره ارتباط است . من چیز خوبی در این میان می بینم آدم های بسیار محترم و شریفی هستند که همه چیزشان را در اختیار ما می گذارند از کتابخانه گرفته تا امکانات مالی را در طبق اخلاص ما یعنی _ آن طیف مشخص از دانشجویان و جوانانی که ما داریم در مورد آنها صحبت می کنیم _ می گذارند تا مورد استفاده قرار گیرد . بدین ترتیب آدم های که در حد همین حضور خودشان در حد یک حالت سایه وار از گذشته هم باشد ولی بهر صورت خودشان را مخفی نمی کنند . این پیوند ها وجود دارد و در مواقع معینی خیلی تاثیرات خوبی هم داشته است . مخصوصا در صحبت ها و راهکار دادن ها ، اینکه چه جوری دستگیر می شدند ، چه جوری به زندان می رفتند و در زندان به آنها چه گذشته ، آدم باید به چه نحوی این دنیا را ببیند ؟ تمام اینها وجود داشته و خیلی تاثیر گذرا هم است

جهان چهارمی شدن ...



نظامیان فرانسوی در ساحل عاج بود . با این همه نظریه " جهان چهارمی شدن قاره افریقا - بویزه بخش سیاه آن ، به استثنای افریقای جنوبی) از هر جنبه قابل تعمق است و مبارزین و مخالفین جهانی سازی نئولیبرالی ، باید در پیکار و تلاش انسانی خود جهت به چالش گرفتن نظام سرمایه ، به آن توجه کنند . من برای اینکه خوانندگان عزیز ، شمایی از وضعیت اسفبار و دردناک فعلی افریقا داشته باشند ، گزارش آماری کوتاهی را به نقل از روزنامه کانادایی " ونکوور سان " ترجمه نموده ام که امیدوارم سودمند واقع شود .

* مشخصات قاره افریقا :

به لحاظ وسعت، افریقا دومین قاره جهان محسوب می‌شود با مساحتی بالغ بر 30 میلیون کیلومتر مربع، که از يك سو میان دریای مدیترانه تا دماغه " امید نیک" و از سوی دیگر میان " شاخ افریقا " تا اقیانوس اطلس امتداد دارد.
 _ ده‌ها سال تحقیقات علمی دانشمندان ثابت کرده که نخستین انسان‌ها، در قاره افریقا بوده که تکامل خود را به اتمام رساندند.
 _ میزان جمعیت این قاره ، متجاوز از 820 میلیون نفر میباشد .
 _ دارای فرهنگی غنی با متجاوز از دو هزار زبان مختلف یا 30 درصد کل زبان‌های رایج در دنیا.
 _ غنی به لحاظ منابع طبیعی (مواد معدنی، نفت و گاز) که امکانات اولیه‌ای برای توسعه صنعتی، معدنی و کشاورزی محسوب می‌شوند.

* چالش‌ها :

آمارهای کلیدی موجود حکایتگر معضلات جدیدی هستند که به شدت بهداشت، اقتصاد و وضعیت اجتماعی و سیاسی قاره افریقا را تحت تاثیر قرار داده‌اند. مضاف بر این چالش‌ها می‌توان از فقر، عقب ماندگی تکنولوژیک و منازعات نظامی نیز نام برد.

* بهداشت در قاره:

در قیاس با دیگر مناطق جهان، این قاره دارای پایین‌ترین میزان طول عمر، بالاترین میزان مرگ و میر نوزادان و مرگ ناشی از زایمان و بالاترین میزان تولد و رشد جمعیت می‌باشد.
 _ میزان مرگ و میر نوزادان در هر هزار تولد 88 نفر می‌باشد (برای مقایسه در کانادا این رقم 5/5 نفر در هر هزار تولد است)
 _ به ازای هر هزار نفر جمعیت 38 تولد در سال صورت می‌گیرد حال آنکه این میزان در کانادا 11 تولد است.
 _ متوسط طول عمر و یا شانس زندگی 54 سال می‌باشد (در مقایسه این میزان در کانادا 79 سال است)
 _ میزان رشد جمعیت طی نیم قرن (از سال 2001 تا 2050) 120 درصد پیش بینی شده است .
 _ قریب نیمی از مرگ و میرها ناشی از بیماری‌های عفونی می‌باشد که اساسا می‌توان آنها را در سه بیماری خلاصه کرد: مالاریا، سل و ایدز.
 کشورهای جنوب صحرای افریقا به تنهایی 90 درصد از میلیونها نفری که در جهان مبتلا به مالاریا هستند را در خود جای داده‌اند، در میان يك میلیون نفری که هرسال در جهان بر اثر بیماری مالاریا جان می‌بازند، اکثریت بزرگی از کودکان افریقایی وجود دارند، بویژه در مناطق دوردست و فقیری که با مشکل دسترسی به خدمات درمانی روبرو هستند.
 به‌علاوه هرساله در جنوب صحرای افریقا 1/5 میلیون مورد سل ثبت می‌شود. ابعاد بیماری‌ها به نحو دهشتناکی در حال افزایش است که یکی از نتایج رشد ابتلا به ویروس HIV و ایدز محسوب می‌گردد.
 به رغم برخی اقدامات موفقیت آمیز در پاره‌ای از کشورها نظیر اوگاندا، ایدز در حال حاضر به مهمترین عامل مرگ و میر در مناطق جنوب صحرای افریقا تبدیل شده است. از میان 21 کشوری که درجهان دارای بیشترین مبتلایان به ویروس اچ.آی.وی هستند_ که از قضا همگی در جنوب صحرای افریقا واقع شده‌اند_ در چهار کشور با بیشترین مبتلایان یعنی بوتسوانا، مالاوی، موزامبیک و سوازیلند، میزان طول عمر به شدت کاهش یافته و به زیر چهل سال رسیده

(یکی سرسخت ترین طرفداران نئولیبرالیسم و جهانی شدن بورژوازی در ایران) بپردازد . او در آن سمینار ، برای نشان دادن یکی از نتایج فاجعه بار جهانی شدن نئولیبرالی ، به وضعیت قاره فراموش شده افریقا اشاره نمود و به نقل از منتقدین جهان گرایی سرمایه داری ، اصطلاح " جهان چهارمی کردن " قاره افریقا را بکار گرفت که بروشنی بازتاب دهنده وضعیت دردناک فعلی این قاره محسوب میشود .

بر مبنای این نظریه ، دیگر حتی نمیتوان " قاره سیاه " را جهان سومی خطاب نمود . " جهان سوم " برای امپریالیستها و کمپانیهای آنها ، بدلیل نیروی کار ارزان ، فراوان و مستعدش ، نقش کلیدی در فرآیند گلوبالیزاسیون ایفا میکند . در دو دهه اخیر شرکتهای بزرگ و چند ملیتی ، مشغول انتقال تدریجی بخشهای وسیعی از تولیدات و تکنولوژی خود به کشورهای مختلف " جهان سومی " (از آسیا تا امریکا لاتین) بوده اند ، ضمن اینکه کشورهای پیشرفته سرمایه داری ، اساسا خود را از " زحمت " تولید کالاها مصرفی نظیر : پوشاک ارزان ، کفش ، اسباب بازی ، لوازم خانگی و غیره معاف نموده و نیازهای خود را از چین و هند و کشورهای جنوب شرقی آسیا و تامین میکنند . بگذریم که بسیاری از کمپانیهای معظم غربی (که به شرکتهای بی کارخانه معروفند ، نظیر NIKE) برای خودداری از " سر و کله زدن با نیروی کار " و تامین حقوق ابتدایی آنها ، سفارشات خود را از طریق " پیمانکاری " و معامله با صاحبان " سویت شاپها " (کارگاههایی با شرایط نیمه برده گی) به انجام میرسانند . اما سرمایه بجایی پا میگذارد که دچار ریسک نشود . امنیت نسبی ای وجود داشته باشد که در سایه آن بتوان با آسوده گی خیال، نیروی کار ارزان جهان سومی را چابید یا آنها را به تامین نیازهای مصرفی کشورهای غربی واداشت . افریقای " آدمخوار " اما گویی دیگر مطلوب " جهانخواران " نیست ، جنگ ، ایدز ، ناامنی، بیسوادی، زندگی قبیله ای و فقدان ثبات اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی در آن پدید می‌کند و " شایسته نیست دلار و پوند وین و یورو عزیز را در آنجا حرام کرد " !! افریقای سیاه به عنوان زباله دانی ، موش آزمایشگاهی ، شکارگاه خصوصی امثال مایکل داگلاس (هنرپیشه میلیونر هالیوود) و اخیرا محلی برای اجرای پروژه ایجاد اردوگاههای پناهنده گی جهت " اسکان " آواره گان و پناهجویانی که به اروپا هجوم می‌آورند ، ارزش توجه دارد اما به عنوان یک نیروی کار مستعد و نیز منطقه ای برای انتقال تکنولوژی ، سرمایه و تولیدات ، دیگر مطرح نیست . امپریالیستها البته کماکان به منابع طبیعی و معدنی افریقا نیاز دارند از همین رو کماکان مشغول دخالت نظامی در یک دوجین از کشورهای این قاره هستند که تازه ترین آن دخالت

جهان چهارمی شدن

ادامه از صفحه یک

نظرخواهی مجله آرش از محمد رضا شالگونی

به نظر من، معیار اصلی داور در باره یك تجمع سياسي كارکرد سياسي آن است. به عبارت ديگر بايد ببينيم تجمع سياسي مورد نظرمان در ميدان سياست چه مي‌خواهد بکند و در عمل چه مي‌کند يا چه مي‌تواند بکند، با اين معيار، تجمع "جمهوري‌خواهان دموکرات و لائیک" در صورتي مي‌تواند موفق باشد که بتواند با آهنگي شتابان به عامل سياسي مؤثري در شرايط کنوني ايران تبديل شود وگرنه با آهنگي (باز هم) شتابان، مصرف سياسي خود را از دست خواهد داد. به چند دليل: اول اين که ترکيب سياسي ناهمگوني دارد و بنا به هدف اعلام شده‌اش مي‌خواهد گرايش‌هاي مختلف چپ، مليون ايران و مذهبي‌هاي لائیک را حول لائيسيته، دموکراسي و جمهوري گردهم بياورد. جمعي با اين ترکيب و هدف اعلام شده نمي‌تواند نقش يک حزب سياسي را به عهده بگيرد، بلکه ناگزير بايد هدف‌هايي محدودتر، وظايفي مشخص‌تر، و قوس زماني تعريف شده‌تري براي فعاليت‌هاي‌اش، برگزيند. دوم، اين تجمع مي‌خواهد فعالان سياسي گرايش‌هاي مختلف را صرف نظر از پيوندهاي سازمانی يا گروهی آن‌ها، گردهم بياورد. يعني ناگزير است با فعالاني سروکار داشته باشد که يا پيوند سازمانی و گروهی دارند و بنا بر اين قاعدتاً مي‌کوشند فعاليت در اين تجمع را با تعهدات گروهی‌شان آشتي بدهند؛ يا منفرد هستند که (با توجه به فضاي مسلط کنوني در ميان ايرانيان مهاجر) غالباً به آساني تعهد گروهی نمي‌پذيرند، آن هم در يک تجمع به لحاظ سياسي ناهمگون. در نتيجه، تصميم و فعاليت جمعي در چنين جمعي بايد با ظرافت و هشياراي ويژه‌اي صورت بگيرد و ساختار سازمانی آن کاملاً باز و منعطف بماند و تا حد ممکن از سانتراليزه شدن بگريزد. سوم (و مهمتر از همه) اين که تجمع جمهوري خواهان دموکرات و لائیک خواه ناخواه، نوعي ائتلاف معطوف به اقدام سياسي است. يعني توجه به ضرورت اقدام سياسي مؤثر است که انديشه‌ي همکاري فعالان جريان‌ها و سنت‌هاي سياسي مختلف را پيش آورده است. و اقدام سياسي مؤثر در شرايط کنوني ايران ضرورتاً اقدامي است که واقعاً در مقياس توده‌اي صورت بگيرد و يا دست کم، بازتاب توده‌اي داشته باشد. براي روشن‌تر شدن اين نکته، بايد مختصري توضيح بدهم.

بيزاري اکثريت خردکننده‌ي ايرانيان از جمهوري اسلامي يکي از مشهودترين و انکارناپذيرترين واقعيتهاي امروزي کشور ماست. اما مشکل ما اين است که متناسب با اين بيزاري انفجار آميز، مردم ايران هنوز از اراده‌ي جمعي و عضله‌ي سياسي لازم براي مقابله با رژيم و به زير کشيدن آن برخوردار نيستند. اين شکاف ميان خواست رهايي از چنگ جمهوري اسلامي و توان رهايي از آن، اگر بيش از حد معيني دوام يابد، مي‌تواند وضعيت خطرناکي به وجود آورد. مردم به جان آمده از هيولاي حاکم، از سر درماندگي به پرس در تاريخي تن خواهند داد. مشابه اين وضع را ما در انقلاب 57 تجربه کرده‌ايم که مردم به جان آمده از استبداد سلطنتي خود را به آغوش خميني انداختند. حالا بيزاري مردم از رژيم حاکم در مقايسه با سال 57 آشکارا متراکمتر است و نيروي مخالف با آن بسيار مقتدرتر از نيروي مخالف با رژيم شاه. در سال‌هاي 56 و 57 روحانيت طرفدار خميني، با شبکه گسترده‌ي هيأت‌هاي مذهبي تحت کنترل‌اش در ميدان اصلي رويارويي (يعني در داخل کشور) بي‌ترديد، سازمان يافته‌تر و چابک‌تر و مصمم‌تر از مخالفان امروزي

است. 28 ميليون از ساکنان اين کشورها به ويروس ناقل بيماری ايدز دچار هستند (يعني کمی کمتر از کل جمعيت کانادا) بی‌آنکه تحت مراقبت و معالجه قرار داشته باشند. اکثریت این مبتلایان ظرف يك دهه آینده جان خود را از دست خواهند داد.

* آموزش:

قاره آفریقا پایین ترین نرخ " مدرسه‌رو" های جهان را دارد و تنها منطقه‌ای از جهان است که تعداد کودکانی که قادر به مدرسه رفتن نیستند، در حال افزایش میباشد. از میان بیش از 140 میلیون کودک و نوجوان ساکن جنوب صحرای آفریقا، تنها يك چهارم فقرا و دختران روستایی در مدارس ابتدایی تحصیل می‌کنند. میزان متوسط بزرگسالانی که کمتر از سه سال درس خوانده‌اند، از همه نقاط دنیا کمتر است.

* فقر:

فقر در آفریقا، شدیدتر و گسترده‌تر از همه نقاط جهان است. حدود نیمی از ساکنان جنوب صحرای آفریقا، کمتر از يك دلار آمریکا در روز درآمد دارند. درآمد سرانه افراد امروزه حتی کمتر از دهه 1960 می‌باشد.

* تجارت:

سهم کشورهای جنوب صحرای آفریقا از تجارت جهانی، از دهه 60 میلادی به این سو، دایماً در حال کاهش بوده است، به طوری که هم اکنون این کشورها تنها کمتر از دو درصد بازرگانی بین‌المللی را به خود اختصاص می‌دهند. تازه بخش اعظم همین تجارت نیز توسط " آفریقای جنوبی" و سه چهارم کشور دیگر صورت می‌گیرد. آفریقا به‌علاوه عمده منطقه‌ای از جهان است که سرانه سرمایه‌گذاری و پس‌انداز آن، از سال 1970 به بعد مداوماً در حال کاهش بوده است.

* عقب ماندن از انقلاب تکنولوژیک:

تعداد افرادی که در نیویورک آمریکا به شبکه جهانی اینترنت متصل هستند، به تنهایی از کل قاره آفریقا بیشتر است. به استثنای آفریقای جنوبی، در سایر مناطق این قاره، در ازای هر هزار نفر جمعیت تنها پنج خط تلفنی وجود دارد حال آنکه این میزان در کانادا 655 خط تلفن برای هر هزار نفر می‌باشد.

* جنگ:

منازعات مسلحانه، به طور مستقیم یا غیرمستقیم زندگی نیمی از ساکنان جنوب صحرای آفریقا را تحت تاثیر خود قرار داده است و بیشتر از سیل و قحطی، سبب مرگ و آوارگی مردم می‌شود. جنگ‌های داخلی در این منطقه بیشتر از هر نقطه‌ای از جهان است. از هر پنج آفریقایی، يك نفر تحت تاثیر این نوع جنگ‌ها می‌باشد.

استنتاج (از زبان بابا طاهر عریان) :

اگر دستم رسد به چرخ گردون
ز او پرسم که این چون است و آن چون
یکی را میدی صد ناز نعمت
یکی را نان جو ، آغشته بر خون

راهبرد (از زبان فرخی یزدی) :

توده را با جنگ صنفی آشنا باید نمود
کشمکش را بر سر فقر و غنا باید نمود

نظرخواهی مجله آرش

جمهوری اسلامی بود. اما در عین حال، تردیدی نمی‌توان داشت که رژیم شاه در سطح بین‌المللی حکومتی منزوی نبود و مخالفان مهم و مقتدری نداشت، ولی جمهوری اسلامی یکی از منزوی‌ترین رژیم‌های دنیای کنونی است و مخصوصاً با دشمنی آشکار و اعلام شده امریکا روبروست. البته دشمنی با یک رژیم در سطح بین‌المللی ضرورتاً نمی‌تواند به دشمنی با آن در سطح داخلی تبدیل شود. اما در مورد جمهوری اسلامی، در هر دو سطح دشمنی فعالی وجود دارد و مسئله این است که اکنون مدتی است امریکا فعالانه می‌کوشد از دشمنی (کاملاً بر حق) مردم با جمهوری اسلامی در جهت طرح‌های جهان‌خوارانه‌ی خودش بهره برداری کند. به بیان دیگر، اکنون نه تنها جمهوری اسلامی در بطن یک بحران عمومی سیاسی دست و پا می‌زند، بلکه اترناتیوی نیز در حال شکل‌گیری است. خصلت اصلی اترناتیوی که به کمک امریکا شکل بگیرد، نه سلطنتی یا جمهوری بودن آن، بلکه امریکایی بودن‌اش خواهد بود. معلوم است که حالا نه رفتن جمهوری اسلامی در آینده نزدیک قطعی است و نه پیروزی اترناتیو امریکایی؛ اما مسلم است که صف‌آرایی‌های سیاسی معطوف به دوران بعد از جمهوری اسلامی هم اکنون آغاز شده است. در چنین شرایطی، سرنوشت پیکار دموکراسی بستگی به این دارد که جریان‌های مختلف طرفدار دموکراسی نه فقط توان سازمان‌دهی اقدام‌های تودمکیر را داشته باشند، بلکه در یک زمان‌بندی فشرده بتوانند (دست‌کم) به نیرویی هم‌سنگ در برابر جریان‌های مخالف دموکراسی تبدیل شوند. این زمان‌بندی مستقل از اراده ما تعیین می‌شود و (در حال حاضر) بیش از همه، با انباشتگی بی‌زاری انفجارآمیز مردم از جمهوری اسلامی اولاً؛ با چگونگی واکنش‌های رژیم در مقابل مردم ثانیاً؛ با میزان آمادگی امریکا برای درگیری با جمهوری اسلامی ثالثاً و اما سازمان‌دهی هر نوع اقدام توده‌ای به ارتباطات توده‌ای نیاز دارد. مشکل بزرگ مردم ایران و (بنابراین) جنبش دموکراسی خواهی این است که در داخل کشور امکانات لازم برای ارتباط‌گیری توده‌ای ندارند. به همین دلیل است که حرکت‌های مطالباتی و اعتراضی بخش‌های مختلف مردم (که بسیار هم پُر تپش هستند) نمی‌توانند از حالت واکنشی، پراکنده و محدود فراتر بروند. این در حالی است که تلویزیون‌ها و رادیوهای مؤثر مخالف جمهوری اسلامی غالباً زیر کنترل یا حمایت مالی امریکا و متحدان آن قرار دارند. بنابراین تردیدی نباید داشت که ادامه‌ی این وضع می‌تواند به حاشیه‌ای‌تر شدن هر چه بیشتر طرفداران دموکراسی بیانجامد.

با توجه به ملاحظاتی که اشاره کردم، تجمع؟ جمهوری خواهان دموکرات و لائیک در صورتی می‌تواند به عاملی اثرگذار در میدان سیاست امروز ایران تبدیل شود که اولاً جمعی معطوف به اقدام سیاسی توده‌گیر باشد و ثانیاً خصلت جنبشی داشته باشد. این دو شرط یک دیگر را تکمیل و تقویت می‌کنند. یعنی جریان‌های مختلف طرفدار دموکراسی فقط در یک تجمع باز و جنبشی می‌توانند با یک دیگر همکاری کنند؛ جمعی که همه‌ی آن‌ها با حفظ هویت خودشان، در آن میدان شکوفایی داشته باشند. و آن‌ها در یک تجمع معطوف به اقدام توده‌ای است که می‌تواند هر یک نفوذ و پایه‌ی اجتماعی خودشان را گسترش بدهند. البته من مدعی نیستم که هر تجمع معطوف به اقدام توده‌ای حتماً و در هر شرایطی باید خصلت جنبشی و باز داشته باشد. به تجربه می‌دانیم که یک حزب سیاسی کاملاً با انطباق و سانسور نیز می‌تواند جنبش توده‌ای بسیار گسترده‌ای را هدایت کند. حرف من ناظر به شرایط مشخص امروز ایران است،

مخصوصاً در جایی که جریان‌های سیاسی ناهمگون می‌خواهند یا ناگزیرند با یک دیگر همکاری‌هایی داشته باشند. اما نخستین گردهم‌آیی سراسری جمهوری خواهان دموکرات و لائیک، به جایی که دلیل وجودی این تجمع را محکم سازد، متأسفانه عملاً به کنگره مؤسس یک جمع شبه حزبی تبدیل شد، با یک پلتفرم لیبرالی کم‌نقش و روان شناسی فرقه‌های سیاسی متخاصم. سازمان دهندگان گردهم‌آیی پاریس کوشیدند جمعی را که هنوز پاهایش روی زمین قرار نگرفته بود، برای نشستن در میز مذاکره‌ی سهم‌بری از قدرتی که احتمال دارد در آینده‌ای نامعلوم شکل بگیرد، آماده سازند. شاید گویاترین تعبیر منطق کار آن‌ها در آن گفته معروف سعدی باشد که: «خانه از پای بست ویران است/ خواجه در بند نقش ایوان است.»

مشاهدات یک شرکت کننده

برای آن که ادعایم را مشخص‌تر بیان کرده باشم مشاهداتم را به اختصار نقل می‌کنم. اولین چیزی که ما راه کارگری‌های شرکت کننده در این گردهم‌آیی بلافاصله با آن روبرو شدیم، ناراحتی و حتا نگرانی سازمان دهندگان گردهم‌آیی از شرکت ما در آن بود. چیزی که انتظارش را نداشتیم. زیرا ما هرگز خواسته بودیم خودمان را به این تجمع تحمیل کنیم و مخصوصاً تصمیم‌مان به شرکت در گردهم‌آیی پاریس، در نتیجه‌ی دعوت و تشویق‌های مکرر عده‌ای از رفقا و دوستان سازمان دهنده‌ی گردهم‌آیی اتخاذ شده بود. اما حالا حتا بعضی از همین دوستان از "کودتای راه‌کارگر" و "توطئه راه‌کارگر" صحبت می‌کردند. این فضا سازی مخرب بود که چند روز پیش از شروع جلسات راه افتاد و بعضی‌ها هنوز هم دارند آن را باد می‌زنند. آن‌هایی که این فضا را به وجود آوردند مدعی بودند که راه کارگر درست چند روز مانده به برگزاری گردهم‌آیی با انتشار سه منشور با امضاهای مختلف خواسته است آن را به هم بزند. این اتهام نه تنها مطلقاً بی‌پایه بود، بلکه روحیه فرقه‌ای و ذهنیت آشکارا غیر منطقی بافندگان آن را به نمایش می‌گذاشت. به دلایلی که می‌شمارم: 1 - نسبت دادن همه منشورهای سه گانه به راه کارگر جز نادیده گرفتن عمدی اسامی فردی امضا کنندگان هر یک از آن‌ها و معرفی آن‌ها به عنوان افراد بی‌اراده‌ی آلت دست راه کارگر معنای دیگری نمی‌توانست داشته باشد. حقیقت این است که دو منشور از منشورهای سه گانه، اصلاً مستقل از اراده‌ی راه کارگریا نوشته شده بودند و به وسیله‌ی افرادی کاملاً شناسا در میان فعالان سیاسی (لااقل) خارج کشور که اکثرشان هرگز ارتباطی با راه کارگر نداشته‌اند. یکی از آن‌ها به وسیله‌ی جمعی از فعالان هانوفر (آلمان) نوشته شده بود و دیگری به وسیله‌ی جمعی از فعالان لندن که در هر دو جمع، راه کارگری‌ها در اقلیت محض قرار دارند و حتا اگر بخواهند نمی‌توانند تصمیمات جمع را تغییر بدهند. تنها یکی از منشورهای سه گانه، با عنوان "نامه‌ی سرگشاده" به وسیله‌ی "راه کارگری‌ها" نوشته شده بود و فقط رفیق اضغر ایزدی بعد از خواندن متن آن در سایت "صدای ما" ابراز تمایل کرده بود که نامش به جمع امضاء کنندگان نامه افزوده شود. گذشته از این، مضمون منشورهای سه گانه، تفاوت‌های چشم‌گیری با هم داشتند.

2 - موضع راه کارگر از آغاز این بود که اعضای سازمان‌ها باید به صفت فردی در این تجمع شرکت کنند وگرنه آن را مختل خواهند ساخت؛ و همیشه به این موضع اصولی‌اش وفادار ماند. به همین دلیل بود که ضمن استقبال از شکل‌گیری تجمع؟ جمهوری خواهان دموکرات و لائیک و حمایت از آن، از هر نوع بسیج سازمانی در

نظرخواهی مجله آرش

رابطه با آن خود داری کرد. به همین دلیل بود که " نامه‌ی سرگشاده" را فقط عده‌ای از اعضای راه کارگر امضا کردند که به نحوی با این تجمع ارتباط داشتند. به همین دلیل بود که تعداد راه کارگری‌های شرکت کننده در گردهم‌آیی پاریس (علیرغم هیاهوی مدعیان) از ده- دوازده نفر فراتر نمی‌رفت. به همین دلیل بود که حتا بعضی از راه کارگرهای؟ امضا کننده‌ی؟ نامه سرگشاده؟ در گردهم‌آیی پاریس شرکت نکرده بودند و بعضی از شرکت کنندگان؟ راه کارگریها آن نامه را امضا نکرده بودند. 3- برخلاف ادعای مخالفان، مطالب بیان شده در منشورهای سه گانه چند روز مانده به گردهم‌آیی پاریس " شتابزده سرهم بندی" نشده بودند، بلکه از آغاز بحث‌های جمهوری خواهان دموکرات و لائیک، بارها و به صراحت تمام طرح شده بودند؛ نه تنها از طرف راه کارگری‌ها بلکه هم چنین از طرف دیگران و گاهی با تأکیدی متفاوت با ما. 4- حالا همه این‌ها را کنار بگذاریم و فرض کنیم که راه کارگری‌های شرکت کننده در گردهم‌آیی با دیگرانی که مواضع مشابه داشتند، تماس گرفته و یک فراکسیون تشکیل داده بودند. چنین کاری حتا اگر صورت می‌گرفت (که البته نگرفته بود) به لحاظ اصولی یا اخلاقی چه اشکالی داشت؟ در تجمعی که ظاهراً همه می‌گویند باید باز و جنبشی باشد، توطئه نامیدن فراکسیون و ائتلاف گرایش‌های هم جهت، آیا ذهنیت فرقه‌ای را به نمایش نمی‌گذارد؟ جالب این است که خود همین اتهام زندگان به راه کارگر، فعال‌ترین فراکسیون این گردهم‌آیی بودند و نه تنها مواضع‌شان را با هم گرایش‌های خود " هم‌آهنگ می‌کردند" (که البته حق‌شان بود) بلکه برای به کرسی نشاندن حرف‌شان بديهی‌ترین قواعد دموکراسی در تصمیم‌گیری‌های جمعی را نیز زیر پا می‌گذاشتند. با اشاره به فضایی که علیه راه کارگری‌ها ایجاد شد، قصد شکوه و گله‌گذاری ندارم. حقیقت این است که چگونگی برخورد با ما، به خودی خود مسئله چندان مهمی نبود؛ اما اگر آن را به عنوان نمونه برخورد با گرایش مخالف در این تجمع بنگریم، معنا و اهمیت سیاسی آن روشن‌تر خواهد شد. به نظر من غالب سازمان دهندگان این تجمع با خود راه کارگر مشکل ویژه‌ای ندارند و حضور ما را در این تجمع تا این اواخر مفید می‌دانستند. آن‌ها به چپی نیاز دارند که به ال‌ترناتیو سیاسی مورد نظر آن‌ها گردن بگذارد. مشکل راه کارگر از هنگامی شروع شد که آن‌ها دریافتند که ما همچنان به سوسیالیسم (همچون یک هدف سیاسی واقعی و نه صرفاً یک "آرمان" اخلاقی) و فعلیت‌پیکار طبقاتی چسبیده‌ایم. بنابراین مشکل راه کارگر جز مشکل همکاری با چپ هوادار سوسیالیسم چیز دیگری نبود. دو باره به این مسئله باز خواهم گشت، ولی حالا بگذارید به نمونه‌های دیگری از برخوردهای غیر اصولی و غیردموکراتیک اشاره کنم تا روحیه حاکم در میان سازمان دهندگان گردهم‌آیی قابل فهم‌تر گردد.

سازمان دهندگان گردهم‌آیی پاریس عملاً برای خودشان حقوق ویژه‌ای قایل بودند و بنابراین هر جا که لازم می‌دیدند به جای جمع شرکت کنندگان تصمیم می‌گرفتند و شناخته شده‌ترین قواعد دموکراسی را به راحتی زیر پا می‌گذاشتند. مثلاً تصمیم گرفته بودند هر نوع گزارش تصویری و صوتی از جلسات را زیر کنترل خودشان داشته باشند. بنابراین جز افرادی که قبلاً از طرف خود آن‌ها تعیین شده بودند، کسی اجازه‌ی فیلم برداری از جلسات یا ضبط سخنان صحبت‌کنندگان را نداشت. با این که عده‌ی زیادی به این کار اعتراض داشتند و مخصوصاً صبح روز دوم، بعد از اعتراض آقای مهدی ذوالفقاری (مسئول تلویزیون اپادانا) دامنه این اعتراضات وسیع‌تر شد، تا حدی که هیئت رئیسه ناگزیر شد برای

بررسی مسئله، تنفس کوتاهی اعلام کند، ولی در عمل کسی نتوانست تصمیم قبلاً اتخاذ شده را تغییر بدهد. ظاهراً توجیه این بود که بعضی از شرکت کنندگان نمی‌خواهند در فیلمی دیده شوند. اما این توجیه قابل فهم نبود، چرا که اولاً می‌شد به جای ائتلاف آن همه وقت، با یک رأی‌گیری فوری تکلیف این مسئله را روشن کرد؛ ثانیاً می‌شد فقط به فیلم برداری از صحبت کنندگان اکتفاء کرد؛ ثالثاً در هر حال، گزارش صوتی از صحبت‌ها می‌توانست کاملاً آزاد باشد. در حالی که حتا به روزنامه نگار سرشناسی مانند جواد طالعی اجازه ندادند از ضبط صوت‌اش برای ضبط سخنان صحبت کنندگان در جلسه استفاده کند (برای اطلاع بیشتر می‌توانید به گزارش خود او در باره این گردهم‌آیی مراجعه کنید). فکرش را بکنید: تجمعی که می‌خواهد به جنبشی باز و اثرگذار در سیاست ایران تبدیل شود، در کنفرانس مؤسس علنی‌اش در پاریس، هر نوع گزارش زنده‌ی "غیر مجاز" از جلسه را ممنوع اعلام می‌کند، آن هم نه با تصمیم خود کنفرانس، بلکه علیرغم تمایل آن و با یک تصمیم از پیش اتخاذ شده!

نمونه‌ای دیگر: روز دوم، کمیسیون یازده نفره‌ای برای تنظیم سند سیاسی نهایی انتخاب شد ولی هنگام تشکیل جلسه‌ی کمیسیون، در عمل سه نفر دیگر به ترکیب آن افزوده شدند: آقای فریدون احمدی و کمی بعدتر، خاتمه‌ها عزیزه ارشدی و جمیله ندایی. افزوده شدن خاتمه‌ها ظاهراً برای کسی سنوال برانگیز نبود. ولی نحوه افزوده شدن آن‌ها به ترکیب کمیسیون، نشان دهنده‌ی اشکال بزرگی بود و خود همین دو رفیق شدیداً به آن اعتراض داشتند و حتا بعد از آمدن به جلسه اعلام کردند که نمی‌خواهند در جلسه شرکت کنند و تنها با خواهش مصرانه اعضای کمیسیون بود که از تصمیم به ترک جلسه منصرف شدند. اشکال کار در این بود که در یک انتخابات اصولی و بدون تحمیل یک لیست سرهم بندی شده، مسلماً زمانی به عضویت کمیسیون برگزیده می‌شدند؛ احتمالاً با آرای زیاد و شاید بیش از دو نفر. دلیل‌اش هم این است که روز سوم، مجمع عمومی با اکثریت آراء، سهمیه 50 در صدهای زنان در تمام ارگان‌های انتخابی را تصویب کرد. بنابراین احتیاجی به بدل و بخشش هیئت رئیسه نبود. در واقع، نبودن زنان در لیست پیش‌نهادی ناشی از فراموشی نبود، بلکه محصول نگرانی هسته‌ی مرکزی سازمان دهندگان گردهم‌آیی بود که میبایست کمیسیون سیاسی کاملاً زیر کنترل‌شان نباشد. بنابراین اصرار داشتند که حتماً دو نفر از گروه‌کار سابق و دو نفر از گروه کار لاحق سند سیاسی پیش‌نهادی‌شان در کمیسیون باشند، و آن هم حتماً از افراد هم‌گرایش خودشان. به همین دلیل بود که نگذاشتند هیچ یک از زنان عضو گروه کار سند سیاسی به کمیسیون منتخب راه یابند. و بعد که اعتراضات وسیعی بر سر نبودن حتا یک نفر عضو زن در کمیسیون یازده نفره برخاست، کوشیدند با افزودن دو نفر از زنان عضو گروه کار به ترکیب کمیسیون، سرو صدا را بخوابانند. اما افزوده شدن آقای فریدون احمدی به ترکیب کمیسیون منتخب خصلت کاملاً متفاوتی داشت و آشکارا امتیازی بود به سازمان " اکثریت " برای هموار کردن راه یارگیری‌های آینده. و سازمان دهندگان گردهم‌آیی می‌دانستند که آوردن نماینده‌ای از سازمان " اکثریت " در لیست پیش‌نهادی، به احتمال زیاد تنش را خواهد بود. به همین دلیل بود که تصمیم گرفتند از بالای سر مجمع عمومی این کار را انجام بدهند و از طریق میهم گویی‌های عمدی و حساب شده. اول از طریق مخبر کمیسیون (آقای ناصر پاکدامن) اعلام کردند که این کار به پیش‌نهاد کمیسیون صورت گرفته است. در حالی که لاقلاً تا جایی که من اطلاع دارم در کمیسیون چنین پیش‌نهادی از طرف هیچ کس داده نشد. بعد گفتند هیئت رئیسه این تصمیم را گرفته است. در حالی که هیئت رئیسه نیز از چنین

نظرخواهی مجله آرش

تصمیمی بی خبر بود و بعضی از اعضای آن به شدت این روایت را تکذیب می‌کردند. مگر این که منظور از " هیئت رنیه" همان هسته مرکزی سازمان دهندگان گردهم‌آبی باشد که در خیلی موارد، از پشت صحنه به جای هیئت رنیه منتخب مجمع عمومی تصمیم می‌گرفت. این کار حتی اگر از طرف هیئت رنیه یا کمیسیون صورت می‌گرفت، باز هم کاملاً غیر دموکراتیک بود. زیرا این‌ها چنین حقی نداشتند. همین‌جا تصریح می‌کنم که عضویت شخص آقای فریدون احمدی (یا هر عضو دیگر سازمان اکثریت) در کمیسیون سیاسی، از نظر من ایرادی نداشت. زیرا طبق آیین‌نامه مصوب گردهم‌آبی پاریس، همه افراد شرکت کننده صاحب رأی در آن، از حقوق برابر برخوردار بودند و طبعاً می‌توانستند به عضویت کمیسیون‌ها یا حتی هیئت رنیه انتخاب شوند. ایراد من به تصمیم آن " هیئت رنیه" نامرئی است که انتخابات را دوزد و از بالای سر مجمع عمومی، فردی را به عضویت کمیسیون سیاسی برگزید.

و یک نمونه دیگر: کمیسیون سیاسی را با این استدلال تشکیل دادند که اشتراکات گرایش‌های مختلف موجود در گردهم‌آبی را از اختلافات متمایز کند تا سند سیاسی واحدی بر پایه تفاهم عمومی تجمع تهیه شود. اما عصر روز سوم بعد از گزارش مخبر کمیسیون و رای‌گیری بر سر اشتراکات، اختلافات را نیز به رای گذاشتند. و این نه تنها با توافقات عمومی کاملاً روشن روز دوم و استدلال‌های ارائه شده برای تشکیل کمیسیون سیاسی مبیانت داشت، بلکه هنگامی صورت می‌گرفت که حدود یک سوم شرکت کنندگان (که غالباً از شهرها و کشورهای دیگر بودند) گردهم‌آبی را ترک کرده بودند. گزارش رسمی هیئت رنیه (که به تاریخ 21 سپتامبر منتشر شده) در توجیه این کار می‌گوید " حاضران در جلسه بیشتر تمایل داشتند که ضمن صراحت دادن به افتراقات... در عین حال بر سر این افتراق‌ها نظرخواهی شود و رأی حاضر در هر مورد به دست آید" اما مسئله این است که برای نظر خواهی در این باره، علاوه بر " تمایل حاضران در جلسه" و قیل از روشن شدن " تمایل حاضران در جلسه" یک چیز دیگری لازم بود و آن تصمیم هیئت رنیه منتخب مجمع عمومی بود. اما از هیئت رنیه منتخب 7 نفره (تا آن‌جا که من به یاد دارم) خاتم‌ها سیمین افشار و آذر شیبانی و آقایان علی حجت و عباس عاقلی زاده با این کار موافق نبودند و دو نفر اخیر مخالفت‌شان را از تریبون هیئت رنیه با صراحت اعلام کردند. پس سؤال این است که با تصمیم کدام ارگان منتخب این کار صورت گرفت؟ پاسخ روشن است: با تصمیم " هیئت رنیه" نامرئی که همان هسته مرکزی سازمان دهندگان گردهم‌آبی پاریس بود! توجیه آن‌ها این است که " حاضران در جلسه" چنین چیزی را نمی‌خواستند. اما حقیقت این است که اولاً نه " حاضران در جلسه" بلکه بخشی از آن‌ها چنین می‌خواستند و رای‌گیری نشان داد که طرفداران این تمایل فقط 19 نفر از مخالفان آن بیشتر بودند (93 به 74)؛ ثانیاً این رای‌گیری علی‌رغم رضایت هیئت رنیه منتخب صورت گرفت و با زیر پا گذاشتن آیین‌نامه مصوب خود همین گردهم‌آبی. ثالثاً این رای‌گیری نشان داد که سازمان دهندگان گردهم‌آبی پاریس یک تجمع تک‌گرایشی می‌خواهند و گرنه آن همه اصرار بر سر رای‌گیری در باره اختلافات (که ظاهراً ارزش اجرایی و عملی هم نداشت) جز اخطار به گرایش‌های دیگر که این‌جا جای شما نیست، چه معنایی می‌توانست داشته باشد؟

و اما مختصری در باره کمیسیون سیاسی: ظهر روز دوم گردهم‌آبی دیگر کاملاً روشن بود که طرفداران " منشور" (یعنی یک سند سیاسی کوتاه ناظر بر پایه‌ای‌ترین اصول دموکراسی به

جای سند سیاسی پیش‌نهادی سازمان دهندگان گردهم‌آبی) اقلیت نیرومندی هستند که نادیده گرفتن آن‌ها می‌تواند گردهم‌آبی را به شکست بکشاند یا بحرانی کند. بنابراین عده‌ای از طریق تماس با طرفداران گرایش‌های مختلف، پیش‌نهاد کردند که کمیسیونی برای تدوین یک سند سیاسی واحد بر مبنای اشتراکات عمومی موجود تشکیل شود، و بحث در باره اختلافات با فرصت کافی ادامه یابد. به نظر من، این پیش‌نهاد به خودی خود، پیش‌نهاد بدی نبود، اما بحث در باره آن به صورت بسیار بدی پیش رفت. زیرا اولاً به جای بررسی در مجمع عمومی و زیر نظارت همه شرکت کنندگان، در بیرون از جلسه و از طریق چانه زنی‌های محفلی گرایش‌های مختلف صورت گرفت و عملاً مجمع عمومی را ساعت‌ها به تعطیلی کشاند؛ ثانیاً اکثریت شرکت کنندگان در گردهم‌آبی را به تماشاگران منفعل چانه زنی‌های حاشیه‌ای، غیر رسمی و غالباً درگوشی محافل مختلف تبدیل کرد. به نظر من، ما راه کارگرهای شرکت کننده در گردهم‌آبی پاریس، با تن دادن به این شیوهی بحث اشتباه بزرگی مرتکب شدیم و باید اعتراف کنم که سهم من در این اشتباه بیش از دیگران بود. کار نادرست بعدی (که ما باز هم با آن همراه شدیم) این بود که به جای اعلام کاندیداتوری فردی و انتخاب با رأی مخفی، از مجمع عمومی خواسته شد که موافقت‌اش را با یک لیست ثابت یازده نفره (که از طریق چانه زنی‌های بیرون از مجمع عمومی تهیه شده بود) اعلام کند. این کار شیوهی نادرست قبلی را تکمیل کرد و با تضعیف حق انتخاب فردی شرکت کنندگان، مجمع عمومی را تا حدود زیادی بی معنا ساخت. در هر حال، کمیسیون کار خود را با تأخیر شروع کرد. یعنی به جای این که عصر روز دوم جلسه‌اش را تشکیل بدهد و همان شب کارش را تمام کند، صبح روز سوم شروع به کار کرد و این سوزاندن فرصت، باعث بسیاری از اختلالات بعدی شد و بعد از ظهر روز سوم، نتیجه‌ی کار کمیسیون در شرایطی به مجمع عمومی آورده شد که نه تنها شمار زیادی از شرکت کنندگان ناگزیر بودند جلسه را ترک کنند، بلکه عملاً مجالی برای بحث در باره آن باقی نمانده بود.

بحث‌های کمیسیون عمدتاً روی چهار محور متمرکز شد: اول- مسئله منشور یا سند سیاسی تفصیلی بود که در آغاز توسط علی اشرفی و من مطرح شد. در مقابل، دیگران معتقد بودند که تک تک بندهای پیش‌نهادی در سندهای موجود بررسی بشوند تا نکات اشتراک معلوم شود. با این که ما برای نشان دادن تفاهم، پذیرفتیم که نظر اکثریت پیش برود، در پایان جلسه وقتی خواستیم که این مسئله لاف‌لاقی به عنوان یکی از موارد اختلاف در بخش " افتراقات" قید شود، با واکنش و افعاً عصبی اکثریت اعضای کمیسیون روبرو شدیم که اشاره به این نکته را حتی در بخش " افتراقات" به معنای ضربه زدن به تجمع جمهوریخواهان دموکرات و لائیک و پا در هوا ساختن آن می‌دانستند. به این ترتیب بود که نظر ما حتی در بخش افتراقات نیز منعکس نشد. دوم- مسئله مربوط به قید " اعلامیه" حقوق بشر بود که به نظر من آوردن آن در سند جز دعوت از هواداران سوسیالیسم به کنار گذاشتن اعتقادات‌شان معنای دیگری نمی‌توانست داشته باشد. زیرا در آن اعلامیه، حق مالکیت خصوصی جزو اصول پایه‌ای و غیر قابل نقض حقوق بشر شمرده شده، در حالی که الغای مالکیت خصوصی یکی از هدف‌های اعلام شده‌ی همه هواداران سوسیالیسم است. پیش‌نهاد من این بود که به جای اشاره به " اعلامیه" حقوق بشر، تک‌تک آزادی‌ها و حقوق بنیادی افراد شمرده شوند. این پیش‌نهاد از طرف دیگران پذیرفته نشد. ولی مسلم بود که این مسئله یکی از موارد اختلاف است. اما در موقع بازنویسی اشتراکات، آقایان ناصر پاکدامن و ناصر مهاجر، تعهد به " اعلامیه جهانی حقوق بشر" را جزو اشتراکات آوردند و در مقابل

نظرخواهی مجله آرش

اعتراض من، جواب آقای پاکدامن این بود که " تو می‌خواهی یک نفره حق و تو داشته باشی؟ . بی‌تردید این یکی از صریح‌ترین موارد نقض توافقات اعلام شده و تصویب شده در مجمع عمومی بود. و دلیل وجودی و وظیفه‌ی کمیسیون این بود که فقط نکات مورد وفاق را جزو اشتراکات بیاورد. سوم- مسئله حقوق ملیت‌ها بود. هم‌هی اعضای کمیسیون قبول داشتند که ستم ملی (یا قومی) در ایران حقیقت انکار ناپذیری است و می‌پذیرفتند که همه ایرانیان باید از حق آموزش به زبان مادری‌شان برخوردار باشند و وابستگی‌های ملی (یا قومی) نباید مبنای هیچ‌گونه تبعیض باشد، ولی همه آن‌ها حق تعیین سرنوشت ملیت‌ها را قبول نداشتند و بعضی از آن‌ها (آقایان علی راسخ افشار و مهران مصطفوی) حتی قبول نمی‌کردند که کلمه " ملیت " در سند بیاید. و بعضی اصرار داشتند که " دفاع از تمامیت ارضی ایران " و " حق حاکمیت ملی " حتماً در سند گنجانده شود و در مقابل، دیگران (که من هم جزو آن‌ها بودم) تأکید می‌کردند که " دفاع از تمامیت ارضی " همیشه چماقی بوده است برای سرکوب ابتدایی‌ترین حقوق ملیت‌ها در ایران. بحث در باره‌ی این نکات بیشترین وقت کمیسیون را گرفت و نهایتاً حتی آوردن کلمه " ملیت " ها در بخش اشتراکات ناممکن گردید. و البته مدافعان نظر گروه کار سند سیاسی پیش‌نهادی نیز علی‌رغم موافقت‌شان با فرمول پیش‌نهادی من در جلسه‌ی کمیسیون، در نهایت حاضر نشدند از حق تعیین سرنوشت ملیت‌ها سخنی به میان بیاورند و همان فرمول قبلی‌شان را به نقل از سند سیاسی پیش‌نهادی عیناً در بخش افتراقات آوردند. چهارم- مسئله شکل جمهوری بود که طرفداران سند سیاسی پیش‌نهادی گروه کار آن را پیش کشیده بودند که چون از موارد بدیهی اختلاف بود، در کمیسیون توافق شد که در بخش افتراقات آورده شود.

توضیحی در باره‌ی اختلافات ما

این نوشته جای پرداختن به مسایل نظری نیست. اما از آن‌جا که بعضی‌ها تفسیرهای عجیب و غریبی در باره‌ی نظرات ما در رابطه با این گردهم‌آیی مطرح کرده‌اند، ناگزیرم چند نکته را به اختصار توضیح بدهم :

1 - به نظر ما همکاری جریان‌های مختلف طرفدار دموکراسی برای گسترش جنبش ضد استبدادی و آزادی‌خواهانه کنونی مردم ایران اهمیت حیاتی دارد. طبیعی است که این همکاری فقط برپایه‌ی اشتراکات آن‌ها و بنا بر این فقط در سطوح معینی می‌تواند صورت بگیرد. با این اعتقاد بوده که ما از همکاری با تجمع جمهوری‌خواهان دموکرات و لائیک استقبال کردیم و هرگز نخواستیم اعتقادات سوسیالیستی‌مان را (که عمیقاً به آن‌ها پای‌بندیم) به این تجمع تحمیل کنیم. زیرا معتقد بودیم که چنین کاری نه تنها پا گرفتن این تجمع را ناممکن می‌سازد، بلکه همین نیروهای محدود تاکنون گرد آمده را نیز پراکنده می‌کند. کسانی که تاکنون مواضع ما را در ارتباط با این تجمع دنبال کرده‌اند، به خوبی می‌دانند که تأکید ما همیشه این بوده که یک منشور سیاسی بسیار کوتاه ولی کاملاً روشن (ناظر بر سرنگونی جمهوری اسلامی و تعهد به چند اصل بنیادی دموکراسی) پایه همکاری باشد تا شمار هر چه وسیع‌تری از طرفداران دموکراسی بتوانند دور آن گرد آیند. اما تجربه‌ی گردهم‌آیی پاریس نشان داد که این چپ‌هاوار سوسیالیسم نیست که از همکاری گسترده و جنبشی برای دموکراسی می‌گریزد، بلکه طرفداران دموکراسی لیبرالی هستند که پذیرش سرمایه‌داری را

شرط لازم برای هر نوع همکاری برای دموکراسی می‌دانند. آیا انتظار دارید هواداران سوسیالیسم به چنین شرطی گردن بگذارند؟! 2 - عده‌ای سعی کرده‌اند نپذیرفتن " دموکراسی پارلمانی مبتنی بر تفکیک قوا " را نشانه تعصب، آشفستگی نظری یا حتی مخالفت با دموکراسی معرفی کنند. قبل از هر چیز باید یاد آوری کنم که تأکید بر این فرمول ضرورتاً شرایط مساعدتری برای پا گرفتن دموکراسی به وجود نمی‌آورد. در واقع، از میان صد و نود و چند کشور بزرگ و کوچک دنیای امروز، اکثرشان هم پارلمان دارند و هم (در عالم تنوری) نوعی تفکیک قوا؛ اما می‌دانیم که در اکثر این‌ها نه تنها از دموکراسی خبری نیست، بلکه مردم حق نفس کشیدن هم ندارند. بنابراین تأکید بر این فرمول به جای این که تأکید بر شرایط بنیادی پا گرفتن دموکراسی باشد، نوعی مرزبندی است با هر نوع دموکراسی رادیکال؛ نوعی مرزبندی است با همه‌ی جنبش‌های مترقی پرتپشی که در همین کشورهای غربی شاهد تلاش‌های‌شان هستیم و از برکت وجود آن‌هاست که ما (به پناه آمدگان به این کشورها) تا حدی داخل آدم به حساب می‌آییم. تردیدی نیست که دموکراسی نمایندگی (خواه به شکل پارلمانی باشد یا اشکال دیگر) در سطوحی اجتناب‌ناپذیر است. ولی تأکید بر " دموکراسی پارلمانی " به معنای نفی اشکال دیگر دموکراسی است؛ اشکالی که در بعضی سطوح می‌توانند مشارکت فعال مردم در حیات سیاسی جامعه را امکان‌پذیر سازند. اما فرمول مورد تأکید دوستان ما به این حد از مرزبندی با دموکراسی رادیکال قانع نیست و برای محکم کاری، " تفکیک قوا " را نیز به " دموکراسی پارلمانی " اضافه می‌کند. تأکید بر تفکیک قوا در نظریه‌های قانون اساسی، همیشه برای تقویت قوه مجریه بوده است و دشوار کردن کنترل قوه مقننه بر آن. مثلاً با مقایسه ساختار سیاسی ایالات متحده آمریکا با جمهوری فدرال آلمان می‌شود دریافت که در آن‌جا رئیس جمهوری از اختیارات بسیار وسیعی برخوردار است که به او امکان می‌دهد از هر نوع نظارت مؤثر بگریزد. یا می‌دانیم که در فرانسه " تفکیک قوا " ی کنونی با یک فقره کودتای نظامی (کودتای ژنرال دوگل در سال 1958) تحمیل شده و چپ فرانسه همیشه قانون اساسی جمهوری پنجم را اقتدارگرا تلقی کرده و منتقد آن بوده است. حتی فرانسوا میتران قبل از رسیدن به ریاست جمهوری، آن را تجسم " کودتای مداوم " می‌نامید. بعضی‌ها فکر می‌کنند با " تفکیک قوا " می‌شود لاقلاً استقلال قوه قضائیه را تضمین کرد. تردیدی نیست که غیر سیاسی بودن دادگاه‌ها و نظام قضایی، یکی از لوازم دموکراسی است. اما تجربه نشان می‌دهد که تفکیک قوا در این مورد نمی‌تواند کارساز باشد. فراموش نکنیم که دیوان عالی آمریکا (که قضات آن مادام‌العمر هستند) در انتخابات سال 2000 تقریباً به شیوه " شورای نگهبان " جمهوری اسلامی عمل کرد. و فراموش نکنیم که در همسایگی ما قانون اساسی پاکستان هم بر تفکیک قوا تأکید می‌کند و هم بر استقلال دادگاه‌ها، اما مردم بیچاره این کشور تاکنون از دادگاه‌های آن خبری ندیده‌اند.

3 - در گردهم‌آیی پاریس وقتی معلوم شد ما با اصل 17 اعلامیه جهانی حقوق بشر (در باره‌ی حق مالکیت خصوصی) مخالفیم، بعضی‌ها (و از جمله بعضی از طرفداران " سوسیالیسم نسبی ") چنان وحشت زده و با تنفر به ما نگاه می‌کردند که گویی با جاتیاتی در میان خود روبرو شده‌اند. مضحک‌تر از همه کسانی بودند که به ما نصیحت می‌کردند که ایران هنوز " مرحله‌ی انقلاب بورژوا-دموکراتیک " را پشت سر نگذاشته و بنا بر این باید از حق مالکیت دفاع کرد. یا بعضی‌ها شکوه می‌کردند که ما هنوز نتوانسته‌ایم خودمان را از خشک مغزی‌های

اکراین و آینده نامعلوم؟!

ترجمه و تلخیص : احمد مزارعی

توضیح :

این مقاله ، فاقد یک تحلیل عمیق اجتماعی و طبقاتی از علل بحران سیاسی اخیر کشور اکراین است ، اما نظر به برخی اطلاعات مفید آن در مورد پیش زمینه های تاریخی و دیرینه بحران اخیر و تأثیر ستم ملی دیرپا بر آن ، اقدام به ترجمه مطلب نمودیم که امیدواریم مورد استفاده خوانندگان عزیز قرار گیرد .

دوک نشین بزرگ لیتوانی که در جنوب شرقی لهستان قرار داشت، مرزهای آن از منطقه بالتیک کیف، اوکراین تا ادسا در کنار دریای سیاه ادامه مییافت. اما توسعه ی قدرتمندانه روسیه، استقلال آنان را مورد تهدید قرار میداد. لذا لیتوانی برای اینکه بتواند خود را از شر "خرس" روسی در امان بدارد دست یاری و اتحاد با کاتولیک های لهستان داد و این علیرغم باورهای آنان بود که بیشتر به ارتدوکسهای روسی نزدیک بودند اما تهدیدشان از طرف روسیه باعث شد تا از بخشی از باورهای خود دست بکشند. از آن گذشته در سال 1569 لیتوانی برای اطمینان به بقاء خود قرارداد معروف "لویلین" را با لهستان به امضاء رسانید به موجب این قرارداد پذیرفت تا از این پس مسائل و مشکلات مرزی و خارجی خود را به عهده دولت انگلستان بگذارد اما مسائل داخلی را خود اداره کند. همچنین لیتوانی، زیگموند دوم پادشاه لهستان را به عنوان "دوک" بزرگ بر بالای سر خود به رسمیت شناخت. لهستان تبدیل به نیروهایی بلامنازع گردید. این قرارداد موجب خشم میان دو کلیسای ارتدوکس و کاتولیک نیز گردید. در سال 1596 یک شخصیت مذهبی در اکراین به نام جان زاموسکی گروهی را تحت عنوان "کلیسای متحد" گرد هم آورد که ازدواج را برای کشیشان جایز میشمرد. اینها مذهب کاتولیک را در میان خود پذیرفته و اطاعت و نمازگزاری بر پاپ را هم در میان خود رواج دادند.

زمان زیادی نگذشت که لهستان با همه ی قدرتمندی خود مورد هجوم سه قدرت بزرگ زمان یعنی روسیه، آلمان و اتریش قرار گرفت و از صفحه تاریخ محو و خاک آن میان سه قدرت مذکور تقسیم گردید. بخش شرقی لهستان که شامل اوکراین میشد نصیب روسیه و قسمتهای غربی آن به آلمان و اتریش تعلق گرفت این تغییرات در سال 1795 به وقوع پیوست. این وضعیت تا ظهور ناپلئون در اروپا ادامه داشت. با تسلط ناپلئون بر اروپا حد و مرزهای گذشته دوباره تغییر یافت. ناپلئون دوک نشینی مستقل را دوباره به لهستان بازگردانید و در این میان بخش غربی اوکراین که تاکنون به اتریش و آلمان تعلق داشت به لهستان باز پس داده شد. در این زمان بخش شرقی متعلق به روسیه و غرب اوکراین در زیر حاکمیت لهستان قرار داشت.

در سال 1939 ارتش سرخ با حمله به بخش غربی اکراین در لهستان، این قسمت را به بخش شرقی و در حقیقت به روسیه شوروی بازگردانید. اما ساکنان این بخش هیچگاه به این الحاق تن در نداده و همیشه مخالف وضع خود بودند، بویژه این که این بخش از دیرزمانی مذهب کاتولیک و اطاعت از پاپ را پذیرفته بودند. مخالفت اهالی غرب اوکراین علیه

روسیه شوروی به شکل های مختلف سیاسی و ایدئولوژیک ادامه داشت. در حقیقت شرق اکراین متمایل به روسیه و غرب آن طرفدار الحاق و اتحاد با کشورهای غرب اروپا بودند. به هنگام بروز جنگ جهانی دوم مردم غرب اوکراین به ارتش هیتلر پیوسته و با تمام توان خود با ارتش سرخ به جنگ پرداختند. پس از پایان جنگ استالین حمله سرکوبگرانه و گسترده ای را علیه مردم غرب اکراین تدارک دید. عجا دولتی که ادعای آزادی و دادن حق و حقوق و خودمختاری به خلقها را داشت در اینجا و در این دوره به عکس عمل کرد و تمایلات جدایی طلبانه ملتی را به بدترین وجهی سرکوب نمود، ولی سرکوبهای مزبور تنها آتش را زیر خاکستر برد و مردم بخش غرب اکراین همیشه مترصد بودند تا در فرصتی به این خواست جدایی طلبانه خود جامه عمل ببوشند.

پس از فروپاشی شوروی در سال 1990 به فوریت احزاب فراوانی که خواستار جدایی از روسیه بودند به وجود آمده و به فعالیت پرداختند. غالب این احزاب در منطقه غرب اوکراین بودند. انتخابات اخیر به خوبی و به طور آشکاری این تمایلات جدایی طلبانه و ضد روسی را به نمایش گذاشت. پیروزی «یانوکویچ» کاندید طرفدار روسیه موج گسترده ای از خشم و ناراضی در میان اهالی غرب اکراین به وجود آورد و آنان به دور کاندید مخالف، «یوشنکو» که از منطقه غرب اوکراین و مخالف نفوذ روسیه در اکراین است حلقه زدند. اکنون اختلاف گسترده و عمیقی در میان دو بخش مردم اکراین به ظهور رسیده که ریشه ای چند صد ساله دارد. این اختلاف شبیه توتل تاریکی است که نوری در انتهایش دیده نمیشود و اگر راه حلی عادلانه برای آن یافت نشود ای بسا که به جنگ داخلی و تقسیم کشور منجر گردد که فاجعه عظیمی برای همه آنان خواهد بود. از سوی دیگر اکنون مسئله منافع استراتژیک روسیه به لحاظ تاریخی در اکراین مطرح است و روسیه نمیتواند به آسانی بپذیرد که دولتی متمایل به غرب در اوکراین بر سر کار آید. اروپا هم که برنامه محاصره ی تدریجی روسیه و تسلط بر این کشور را در درازمدت در سر دارد به روسی شدن اکراین رضایت نمیدهد و از اینجاست که خطر بزرگی برای استقلال و پیشرفت مردم اکراین رخ مینماید. عامل مذهب در اکراین بسیار مهم است بویژه در غرب این کشور که مردم کاتولیک هستند. در زمان شوروی سابق همیشه از بخش غربی اکراین آنچنان صحبت میشد که گویا آنان ملتی دیگر هستند اصطلاح اکراین شرقی و غرب اکراین به وضوح به کار برده میشد. در آن زمان، اکراین از بزرگترین و قدرتمندترین جمهوریهای شوروی به حساب میآمد. در اکراین صنایع عمومی و بویژه صنایع نظامی رشد فراوانی کرده است، هواپیما سازی، تانک سازی و سایر ادوات و جنگ افزارهای الکتریکی و الکترونیکی تولید میشود. از نظر کشاورزی نیز این کشور در گذشته به مثابه انبار غله روسیه بزرگ به حساب میآمد. در اکراین همچون بوسنی و هرزگوین علائق مذهبی، منطقه ای و قومی فراوان و ریشه داری وجود دارد که به فوریت در هر فعل و انفعال اجتماع خود را نشان میدهد. برای نمونه میتوان از عمل یکجانبه پلیس در کیف پایتخت کشور یاد کرد. پلیس در جریان انتخابات به نفع نیروهای اپوزیسیون دولت وارد عمل شد. با وجود همه اینها اگر دست اندرکاران و حکومتگران در کشور اکراین راه حل عاقلانه ای را برای معضلات موجود نیابند احتمال جنگ داخلی و خطر تقسیم اکراین وجود دارد.

= اخبار آکسیونها و مراسمها در خارج =

* برلین :

به دعوت کمیته دفاع از زندانیان سیاسی ایران - برلین و کانون پناهندگان سیاسی ایرانی - برلین در روز جمعه ده دسامبر یک میتینگ اعتراضی علیه رژیم جمهوری اسلامی ایران همزمان با روز جهانی حقوق بشر و در اعتراض به موج اعدام خردسالان و نوجوانان و نقض سیستمانیک حقوق بشر در ایران در برابر ساختمان سفارت جمهوری اسلامی برگزار شد.

* ونکوور :

به دعوت " جمعی از فعالین اجتماعی شهر ونکوور " ، به مناسبت سالگرد قتل‌های زنجیره ای پانز 77 و روز جهانی حقوق بشر ، مراسمی در روز شنبه 11 دسامبر برگزار شد . این مراسم شامل برنامه های زیر بود :

الف) سخنرانی :

- * سهیلا شعرپافی - زبان و حقوق بشر
- * قریده خردمند - فرهنگ حقوق بشر
- * ناصر جهانی - بررسی اعلامیه جهانی حقوق بشر
- * عبدالقادر بلوچ - طنز
- * رزگار جاوید فر - نقض حقوق بشر در کردستان
- * " کمبل " از سازمان STOP WAR - نقض حقوق بشر در کانادا
- * داود مرزآرا - گزارش قتل‌های زنجیره ای

ب) نمایش فیلمی کوتاه در زمینه نقض حقوق بشر توسط جمهوری اسلامی
ج) محمد خرازی - آواز و تکنواری گیتار

* پاریس :

به دعوت " انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیده تی ایران " مراسمی در روز شنبه 11 دسامبر به مناسبت سالگرد قتل‌های زنجیره ای و روز جهانی حقوق بشر در پاریس برگزار شد که شامل :

قرائت پیام ناصر زرافشان توسط زرافشان - اشعاری از محمد مختاری توسط پسرش ، سهراب - سخنرانی نسیم خاکسار - نمایش فیلم مستند " شاهدان چشم بند زده " و گفتگو با کارگردان آن ، رضا علامه زاده

* پاریس :

در دفاع از مبارزات جاری طبقه کارگر ایران ، روز چهار دسامبر در میدان باستیل پاریس ، تظاهرات مشترکی به فراخوان " اتحاد انقلابی نیروهای چپ و کمونیست " و ایرانیان جمهوریخواه ، دمکرات و لائیک " برگزار شد . در فراخوان این آکسیون آمده بود :

" هم میهنان آزادیخواه ،

در دفاع از مبارزات جاری طبقه کارگر، در اعتراض به قوانین ضد کارگری که در دستور کار مجلس هفتم قرار گرفته‌اند و در همبستگی با جنبش مستقل کارگری در ایران، از شما دعوت می کنیم تا در تظاهراتی که در روز شنبه چهار دسامبر ۲۰۰۴ در میدان باستیل از ساعت هفده الی بیست برگزار می گردد، شرکت نمایید . "

نظرخواهی مجله آرش

از آزادی‌های فردی دفاع کنیم. با توجه به این تفاهم‌ها و سوء تفاهم‌ها، ناگزیرم در اینجا چند نکته را صراحت بدهم: اول این که اعلامیه جهانی حقوق بشر ده فرمان موسی نیست که منشاء آن در پشت ابرهای اساطیر مذهبی پنهان باشد. هزاران کتاب در باره‌ی چگونگی تدوین آن نوشته شده و دقیقاً می‌دانیم که چه کسانی آن را نوشتند، بر سر مواد مختلف آن چه ساخت و پاخت‌هایی صورت گرفت؛ چرا امریکایی‌ها برای گذراندن آن، رأی بعضی دولت‌ها را خریدند و چرا شوروی‌ها به آن رأی ممتنع دادند و چرا غالب احزاب چپ اروپا با همین اصل 17 آن مخالف بودند و الی‌آخر. به عبارت دیگر، می‌دانیم که حق مالکیت خصوصی نه تنها با حقوق و آزادی‌های بنیادی افراد انسانی ملازمه ندارد، بلکه در واقعیت زندگی، مقدس و غیر قابل نقض شمردن آن می‌تواند تمام آزادی‌های بنیادی دیگر را بی معنا سازد. دوم این که به تجربه می‌دانیم که اکثریت قریب به اتفاق سنت‌های فکری سوسیالیستی مخالف مالکیت خصوصی بوده‌اند، در حالی که جنبش‌های سوسیالیستی و کارگری در پیریزی و تثبیت دموکراسی امروزی نقش تعیین کننده‌ای داشته‌اند. و بر عکس، غالب سنت‌های فکری لیبرال در حالی که دفاع از مالکیت خصوصی را مقدس‌ترین مقدسات قلمداد می‌کرده‌اند، غالباً تا این اواخر حتا با حق رأی عمومی مخالف بوده‌اند. سوم این که مخالفت با حق مالکیت خصوصی نه به معنای این است که ضرورتاً از همین آن‌ان می‌خواهیم آن را از میان برداریم و نه این که طرفدار الغای دل‌بخوایی آن هستیم. از نظرگاه سوسیالیستی و دموکراتیک مسلم است که هر نوع محدود کردن یا لغو کردن حق خصوصی افراد بر دارایی‌هایشان باید از طریق قانون و اراده‌ی دموکراتیک جامعه صورت بگیرد. و بنابراین الغای کامل مالکیت خصوصی به تحولات بنیادی در ساختار اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه بستگی دارد و کاری نیست که با یک فرمان یا اقدام سیاسی آبی شدنی باشد. اما هیچ یک از این ملاحظات به معنای این نیست که حالا حق مالکیت خصوصی را در کنار حقوق و آزادی‌های بنیادی افراد انسانی تقدس ببخشیم و غیر قابل نقض بدانیم. بنابراین دفاع از حق مالکیت خصوصی به بهانه این که هنوز " مرحله بورژوا- دموکراتیک" را پشت سر نگذاشته‌ایم، جز ریاکاری معنایی ندارد. بعلاوه، لازم نیست ادم حتماً سوسیالیست باشد تا با حق مالکیت خصوصی به عنوان یکی از اصول حقوق بشر مخالفت کند. اکنون همه‌ی انسان‌های شرافتمند ناگزیرند با حق مالکیت خصوصی شرکت‌های بزرگ دارویی که میلیون‌ها انسان مبتلا به ایدز و ده‌ها بیماری کشنده را به گور می‌فرستند، مخالفت کنند. اگر " چپ مدرن" به معنای احترام گذاشتن به حق مالکیت روپرت مرداک ، بیل گیت، سیلیویو پرلسکونی و امثال آن‌ها (که ذهن و فکر ده‌ها میلیون انسان را به نحوی بسیار مؤثرتر از جمهوری اسلامی در کنترل دارند) باشد، من ترجیح می‌دهم حتماً جزو " چپ سنتی" و حتا کاملاً فسیل (_ باشم)!
